

ماجرای «صاحب الزمان»

در بررسی‌های علمی خاورشناسان سده‌های نوزدهم و بیستم، فهرست‌های جالبی از نجات‌بخش‌هایی که در آیین‌ها و معتقدات و سنت‌های قومی یا قبیله‌ای ملتها یا اقوام مختلف جهان ظهور خواهند کرد تا حق و عدالت را همراه با حقوق از دست رفته آنها برایشان به ارمغان آورند ارائه شده است که معروفترین آنها کتاب «مهدی» دارمستتر فرانسوی است، ولی بعداً نیز پژوهشهای مشابهی در مورد مهدی‌های دیگر صورت گرفته است که دارمستتر از آنها نام نبرده است و به افریقای سیاه و امریکای ماقبل کریستف کلمب و بومیان اقیانوسیه و میتولوژی‌های مختلف مربوط میشوند.

مروری بر این مدارک نشان میدهد که هم‌اکنون در گوشه و کنار جهان، مردمی هستند که در ارتباط با معتقدات سنتی پیشینیان خویش در انتظار بیش از ۱۵۰ نجات‌بخش از نوع کسانی بسر میبرند که از آنها در جهان مسیحیت به صورت مسیح، در زبان عبری توراتی و آرامی ماشیخ و مشیخا، در زبان یونانی خریستوس (که اصطلاح Christ از آن آمده است)، در آیین زرتشتی سائوشیانت و در زبان عربی مسیح نام برده شده است که در ۱۱ آیه مختلف قرآن نیز بهمین صورت از او یاد شده است. اصطلاح «مهدی» که برای امام غایب مسلمانان بکار میرود اساساً در قرآن نیامده است.

وجه مشترکی که در تمام نجات‌بخش‌های آیین‌ها یا معتقدات مختلف سراسر جهان وجود دارد این است که همه آنها پیام‌آوران صلح و صفایند و همین صلح و صفا را نیز همراه با عدالت و مساوات برای منتظران خود بهمراه می‌آورند. تنها استثنایی که در این میان وجود دارد صاحب‌الزمان تشیع اثنی عشری است که بصورت شمشیرکشی قهار پا بمیدان میگذارد، چنانکه آتیلا و چنگیز و آدلف هیتلر و استالین در برابرش رنگ میبازند، زیرا که آنها با همه کشتارهای خود کسانی را باقی گذاشتند، در صورتیکه به روایت «معتبر» بحارالانوار این امام شمشیرکش حتی یک نفر از هزار نفر را زنده نمیگذارد.

ماجرای امام دوازدهم شیعه از آغاز یکی از پیچیده‌ترین مسائل مورد بحث فقها و محدثان شیعیان دوازده امامی بوده است، بهمین جهت نیز از زمانی که این موضوع با درگذشت امام یازدهم شیعه برای نخستین بار مطرح شده، تا به امروز، این بحث به صورتهای مختلف همچنان ادامه داشته است.

اشکال اساسی کار محدثان و فقهای جهان تشیع اثنی عشری در مورد صاحب الزمان همواره این بوده است که در هیچ جای قرآن نه تنها بصورتی روشن، بلکه حتی با ایهام نیز به وجود یک مهدی، آنهم در شرایط خاص صاحب الزمان اثنی عشریه اشاره ای نشده است تا مورد استناد آنان در برابر اهل تسنن قرار گیرد. با اینوصف این مسئله ای نبوده که اینان بتوانند آسان از آن بگذرند، زیرا همه مشروعیت و اعتبارشان از توقیعی میآمده که مدعی صدور آن از جانب همین صاحب الزمان بوده‌اند. بدین جهت از همان آغاز تمامی کوشش شیوخ و محدثان معتبر جهان تشیع در این راه بکار گرفته شد که اگر اشاره روشنی در این باره در قرآن نتوان یافت، دست کم این اشاره را بصورتی ولو غیرروشن از طریق تفسیر و تعبیر آیه‌هایی از قرآن بیابند. بر چنین اساسی است که در بحارالانوار ۲۱۴ حدیث در باره ولادت صاحب الزمان، ۳۱۸ حدیث در باره عمر طولانی او، ۶۵۷ حدیث در باره ظهور او، ۱۲۳ حدیث در باره ملاعینی که بدست او کشته میشوند نقل شده است.

«حدیقه بن الیمان از حضرت پیغمبر نقل میکند که فرمود: مهدی مردی از اولاد من است که رنگ نژاد عرب و اندام بنی اسرائیل را دارد و وسط بینیش برآمده است و در سمت راست رخسارش خال سیاهی است و دو عنای قطری پوشیده است، و به بیت المقدس می‌رود و هفت سال سلطنت میکند، و چون پرچمهای سیاه ببینید که از خراسان می‌آید با استقبال آنها بشتابید هر چند با رفتن از روی برف باشد، که مهدی خلیفه الله در آن جماعت است».

بموجب روایات سنتی، این مهدی هفتاد سال از پشت پرده با واسطه و کلای چهارگانه‌ای که ابواب او نام دارند با شیعیان خود تماس میگیرد ولی بعد از این غیبت ۷۰ ساله به غیبت نامحدودی می‌رود که در آن اداره امور این مؤمنین را به «راویان حدیث» خود واگذار میکند.

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در این باره روایت میکند که: «جماعتی از علما از شیخ صدوق روایت کرده اند که حسن بن احمد بن مکتب گفت در همان سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمری وفات یافت من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش به خدمت وی رسیدم. آن بزرگوار توفیقی را که از ناحیه مقدسه امام صادر شده بود به این عبارت برای مردم خواند: بسم الله الرحمن الرحیم. ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند، چه تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچکس بعنوان جانشین خود وصیت منما، که بزودی غیبت کامل واقع خواهد شد. من آشکار نمی‌شوم مگر بعد از اجازه پرورگار عالم، و این بعد از گذشت زمانها و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا میشوند که ادعا میکنند مرا دیده اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است دروغگو است و بر من افترا میبندد، و لاجول و لا قوة الا بالله العظیم. راوی گوید: از روی این توفیق نسخه‌ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدیم. چون روز ششم شد، نزد وی بازگشتیم و او را در حال احتضار دیدیم. به او گفتیم جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است، و این آخرین کلامی بود که از وی شنیده شد. رضی الله عنه!»

علیرغم همه تأکیدی که در «توفیق» امام غائب بر این شده بود که از تاریخ آغاز غیبت کبرای او تا هنگام ظهور مجددش هیچکس وی را نخواهد دید و هر کس که ادعای دیدنش را بکند دروغ گفته است، شیخ صدوق در کتابهای کمال الدین و غیبت و نعمانی در غیبت خود شانزده مورد مشخص از کسانی را نقل کرده‌اند که در این مدت او را دیده و با وی گفتگو داشته‌اند. به روایت محدثان شیعه، بسیار پیش از آنکه امام قائم متولد شده باشد، نشانه‌های ظهور و قیام او به صورتهای مختلف بر ارباب بصیرت آشکار میشد که یکی از شناخته شده‌ترین این نشانه‌ها، ماجرای است که در سه

کتاب بسیار معتبر جهان تشیع: غیبت شیخ طوسی، کمال الدین شیخ صدوق و احتجاج طبرسی از عیسی مسیح روایت شده است، و طبعاً هر سه این روایات در بحارالانوار ملا باقر مجلسی نیز منعکس شده اند: «اهل تسنن روایت کرده اند که عیسی بن مریم علیه السلام از زمین کربلا گذشت و چند آهو را دید که در آنجا گرد آمده اند. آهوها آمدند به نزد عیسی بن مریم و شروع به گریستن کردند. عیسی علیه السلام هم نشست و با آنها گریست و حواریون هم که این بدیدند نشستند و گریه سر دادند، در حالیکه نمیدانستند برای چه گریه میکنند. بعداً پرسیدند یا روح الله، چرا گریه میکنید؟ فرمود مگر نمیدانید این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگرگوشه فاطمه زهرا بتول اطهر که شبیه مادر من است در آن کشته میشود و همین جا مدفون میگردد. خاک این بیابان از مشک خوشبوتر است، زیرا تربت آن شهید است و تربت انبیاء و اولاد آنان نیز چنین است. سپس عیسی علیه السلام دست به پشکل های آهوان زد و آنها را بوئید و فرمود: پروردگارا! اینها را آنقدر باقی بگذار تا پدر این شهید مظلوم نیز بیاید و اینها را بوئید و باعث تسلی خاطرش شود. و در روایت است که آن پشکلها ماندند تا زمان امیرالمؤمنین که از کربلا گذشت و آنها را بوئید و گریست و همراهان را نیز بگریه انداخت و داستان را به اصحاب خود اطلاع داد».

علامه مجلسی در تفسیر این حدیث مینویسد: عجیب است که اهل تسنن تصدیق میکنند که پشکلهای آهوان بیش از پانصد سال باقی ماند و ابر و باران و گذشت روزها و شبها و سالها آنرا تغییر نداد، ولی قائم آل محمد از پشکل هم کمتر است و نمیتواند باقی بماند تا آنگاه که با شمشیر قیام کند و دشمنان خدا را نابود گرداند.

* * *

«... و در چنین شرایطی است که «خلاصه کائنات و فخر موجودات و قبله اهل ایمان و سلطان کافه ساکنان ارض و سماوات و ممالک عرصه زمین در روز جمعه نوروز عجم که مصادف با دهم محرم باشد در سال طاق از هجرت، بصورت جوانی کامل، ۴۰ ساله یا کمتر، در صحن مکه معظمه ظهور

کند، در حالیکه عمامه زردی بر سر و لباس رسول الله را در بر و نعلین آنحضرت را در پا و عصای آن جناب را در دست داشته باشد و بزی چند در پیش انداخته باشد».

علامه ملا محمد باقر مجلسی در ارتباط با آنچه از این لحظه به بعد میگذرد، بیش از شصت حدیث «مؤثق» را از قول خود پیامبر و هشت تن از امامان (علی، حسین، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام علی النقی، امام عسکری) یکی پس از دیگری در جلد سیزدهم بحارالانوار نقل کرده است که مجموع آنها، در خلاصه ترین صورت آن، چنین است:

به ندای امام زمان، ۳۱۳ تن از مؤمنین از خانه های خود در شهرها و کشورهای مختلف شبانه طی الارض میکنند و صبح در برابر آن حضرت حاضر میشوند. در همین ضمن ۳۱۳ شمشیر، که هر کدام نام یکی از آنها و نام پدر او را دارد از آسمان نازل و بدست صاحب الزمان میان صاحبان آنها تقسیم میشوند. آنگاه جبرئیل و ملائکه و نجیای اجنه یکی یکی دست آن حضرت را میبوسند و با او بیعت میکنند، و پس از آن اجرای برنامه امام زمان آغاز میشود: دستهای بنی شیبه را که کلیددار کعبه اند بریده و به کعبه میآورند، بعداً اجنه را مأمور کشتار منافقین در مکه میکند که به نوشته راوی حدیث از هر صد تن بلکه از هر هزار تن آنها یکی هم ایمان نمیاورد. سپس به مدینه میرود و گروه بسیاری از قریش را در آنجا میکشد. آنگاه با ۳۱۳ نفر یاران خود و جبرئیل و میکائیل به کوفه میرود و در آنجا با کمک ملائکه جنگ بدر که این بار بدو نازل میشوند لشکر سفیانی را چنان میکشد که حتی یک تن از آن باقی نمیماند.

آنگاه از پشت قبر امام حسین علیه السلام نهری به سوی نجف جاری شود که در میانش پل ها و آسیابها ساخته شود. پس آن حضرت هر زانی محسنه را سنگسار نماید و هر کسی را که زکوة نداده باشد گردن بزند، و قروض شیعیان را که مرده اند ادا کند حتی اگر به اندازه دانه خردلی باشد. و از آن شیعیان هر که مایل باشد زنده شود و به خدمت آنحضرت درآید. و در روز ابدال جنگ تازه ای برپا شود که از سفیانی امیرالامراء لشکر دجال و

جميع عساكرش حتى يك تن باقى نماند كه خبر برآى دجال عليه اللعنه ببرد. و در اين موقع است كه عيسى عليه السلام نازل شود و با يارى حضرت صاحب الزمان آن ملعون را در شام و به روايتى ديگر بر روى صخره بيت المقدس به قتل رساند، و بعد از طى كار سفينى و دجال، آن حضرت لشكر به اطراف فرستد و هر يك از ۳۱۳ نفر ياران خود را بر ولايتى والى گرداند تا حكام الهى در روى زمين باشند.

و نگاه حضرت بگشايد ببرى رسول خدا را، و آنرا متوجه هر كجا كه نمايد خدا اهل آنجا را هلاك كند و چندان بكشد كه خداوند بدو فرمايد: پس است، زيرا كه اکنون خوشنود شده ام. نگاه قائم چهار مسجد را در كوفه منهدم ميكند و كنگره هاى مساجد باقيمانده را نيز خراب ميكند، و ناودان هاى را كه مشرف به راه مردم هستند برميدارد، و قسطنطنيه و چين و كوههاى ديلم را فتح ميكند و به يهود و نصارا و صابئين و دهريون و برگشتگان از اسلام و كفار شرق و غرب قيام ميكند و اسلام را به آنها پيشنهاده مينمايد و هر كس كه مسلمان نشد گردنش را ميزند، و هر جنبنده حرام گوشتى را نيز ميكشد تا جز حيوانات حلال گوشت در روى زمين باقى نمانند.

از جمله وقايع جالب دوران حكومت حضرت قائم، نحوه برخورد او با ابوبكر و عمر است، كه بدستور وى اجساد آنها را از کنار مقبره پيامبر از گور بيرون ميآورند و به دار ميآويزند. و چند روز بعد امام آنها را پائين ميآورد و زنده ميكند و در حضور عامه مؤمنين آنها را به گناهان زير متهم ميكند كه مورد قبول خود آنها نيز قرار ميگيرد: قتل هابيل بدست قابيل، انداختن ابراهيم خليل الله در آتش، انداختن يوسف در چاه، زندانى كردن يونس در شكم ماهى، بریدن سر يحيى، به صليب كشیدن عيسى، آتش زدن درب خانه على ابن ابیطالب و سقط كردن فرزند فاطمه زهرا، مسموم كردن امام حسن، باضافه همه زناهاى كه از زمان آدم ابوالبشر تا قيام قائم آل محمد در جهان صورت گرفته است. و بعد از آنكه عمر و ابوبكر به همه اين گناهان اعتراف ميكنند آنان را دوباره بر همان درخت ميآويزد و امر ميكند كه آتشى

از زمین بیرون آید و آنها را همراه با خود درخت بسوزاند.^۱ اندکی بعد، بدستور همین امام جسد عایشه همسر محبوب پیامبر را که لقب «ام المؤمنین» دارد، از گور بیرون می‌آورند و بدو صد تازیانه میزنند. و در کتاب غیبت از حضرت صادق آمده است که چون قائم قیام کند مردم با نور او روشن میشوند و از نور خورشید بی نیاز میگردند، و هر مردی در ایام دولت او دارای ۱,۰۰۰ پسر خواهد شد که حتی یک دختر در میان آنها نباشد. و مسجدی در بیرون کوفه میسازد با ۱,۰۰۰ درب. و باز حضرت صادق فرمود که علم کلاً ۲۷ حرف است. آنچه پیغمبران آورده اند و مردم هم تاکنون بیش از آن را ندانسته اند ۲ حرف است، ولی قائم پس از قیام ۲۵ حرف دیگر را نیز بیرون می‌آورد و در میان مردم منتشر میسازد و آن دو حرف را هم ضمیمه میکند. و باز از حضرت صادق آمده است که هنگامیکه قائم قیام کند، خداوند چندان نیرو به گوشها و دیدگان مؤمنان میدهد که در هر جا که باشند قیام با آنها صحبت میکند و آنها هم صدای او را میشوند و به وی نگاه میکنند.^۲

آن حضرت به احادیث مختلف مدت ۴۷ یا ۷۰ سال و یا ۳۰۹ سال که مدت مکث اصحاب کهف در غار است سلطنت کند. پس مخدراهی از اهل بیت عصمت و طهارت را به حباله عقد خود درآورد، و بعد از طی واقعه هائله یاجوج و ماجوج احرام حج ببندد، ولی پیش از وصول به مکه بدست زن ریشداری به شهادت برسد و طریق فردوس در پیش گیرد.

در میان صدها محدث و مفسر و فقیهی که در جهان تشیع موضوع صاحب الزمان و رسالت او را در صورتهای مختلف مورد ارزیابی قرار داده اند، حتی یکنفر را نمیتوان یافت که ویژگی اساسی کار او را کشتار بیدریغ و خون ریختن بیحساب ندانسته باشد. در کتاب معتبر غیبت نعمانی از قول امام

۱ - بحار الانوار، جلد سیزدهم، فصل آخر

۲ - تفسیر مترجم مهدی موعود: معلوم میشود که رادیو و تلویزیون و تلفنهای تلویزیونی که در آینده نزدیک عمومی خواهد شد در زمان امام زمان هنوز باقی خواهد بود

جعفر صادق آمده است که اگر مردم میدانستند قائم قوم ما هنگام ظهورش چه میکند، بیشترشان ترجیح میدادند که اصلاً با او روبرو نشده باشند، زیرا او جز شمشیر چیزی نمیگیرد و جز شمشیر چیزی نمیدهد، تا جائیکه بسیاری خواهند گفت که این مرد از خاندان پیغمبر نیست، و اگر بود ترحم بیشتری بر مردم داشت. در همین کتاب از امام محمد باقر نقل شده است که کار قائم شمشیر است و ملامتهای دشمنانش او را از هدفش بازنمیدارد. وقتیکه قائم ما قیام کند هشت ماه تمام شمشیر را در غلاف نگذارد تا از کشته های بیدینان پشته بسازد، و باز از امام جعفر صادق روایت شده است که: صاحب الامام نمیاید مگر اینکه دو سوم مردم دنیا بدست او از میان بروند.

..... * * *

در حال حاضر شیعیان ۱۶٪ از جمعیت ۱،۳۰۰ میلیون نفری جهان اسلام را تشکیل میدهند. ولی این اقلیت شیعه اقلیت یکپارچه ای نیست، بلکه دست کم به ۷۳ گروه مختلف تقسیم میشود که از جمله آنها میتوان از علویان سوریه، اسماعیلیان، دروزها، زیدیهای یمن، هزاره های افغان و شیعیان آذربایجان هندوستان نام برد. شیعیان اثنی عشری که در ایران و عراق و لبنان و پاکستان و در بخشهایی از سلطان نشین ها و شیخ نشین های خلیج فارس و آسیای میانه (ماوراءالنهر) پراکنده اند فقط بخشی از این گروه بندی ها را تشکیل میدهند. *

مهرة بزرگ بازی شیعیان اثنی عشری امام غائب (صاحب الزمان) است که در مرحله ادعا بر دستگاه تشیع دوازده امامی حکومت دارد، ولی در عمل فقط در مواردی به میدان آورده میشود که وجودش برای اجرای بخشی از برنامه های حکومتها یا روحانیتها ضروری یا مفید بنظر برسد. این بازی بخصوص از زمان صفویه رونق گرفت، زیرا شاه اسماعیل جوان برای ایجاد یک حکومت شیعه در برابر خلافت و امپراتوری سنی عثمانی، نیاز به داشتن مأموریتی خاص از جانب امام زمان داشت، و این مأموریت بدین ترتیب به وی واگذار شد که این امام در عالم مکاشفه سه بار کمر او را گرفت و بلند کرد و باز بر زمین گذاشت و بعد بدو گفت: ای اسماعیل، وقت آن شده است

که خروج کئی و سراسر عالم را به زیر پرچم شیعه درآوری. و آنگاه با دست خود شمشیر بر کمرش بست و گفت: برو که ترا رخصت است. همین مأموریت داشتن از جانب امام زمان بدو اجازه داد که تنها در عرض یکروز بنا کشتار بیست هزار نفر از مردم تبریز پیروان تسنن این شهر را که اکثریت داشتند وادار به لعن سه خلیفه اول کند.

با این وصف خود شاه اسماعیل در دیوان اشعارش به زبان ترکی که بعنوان «شاه اسماعیل خطائی اثرلری» در سال ۱۹۶۶ توسط آکادمی علوم آذربایجان در بادکوبه به چاپ رسیده (ولی پیش از آن نیز ترجمه انگلیسی برگزیده‌هایی از آن توسط خاورشناس برجسته روسی تبار ولادیمیر مینورسکی در اروپا منتشر شده بود) نشان داده است که در حقیقت این مأموریت از جانب امام زمان را مأموریتی تلقی میکرده که از طرف خود او به امام زمان داده شده بود، زیرا او برای خودش مقام الوهیت قائل بود. ترجمه عین اشعار او در این زمینه چنین است:

«اینک امام برحق آمده است. اسماعیل بدن جهان فرستاده شده است تا در زمین نیز چون در آسمان به راه رسالت خویش برود. غافلان را بگو که بدانند من علی هستم و علی من است. من آن حقیقت حقم که از خدا جدا شده‌ام. امامی هستم که آمده‌ام تا ربع مسکون را تحویل بگیرم. من آمده‌ام یعنی محمد مصطفی آمده است، و امام صادق و علی ابن موسی الرضا آمده‌اند. من آن ذات ذوالجلالم که در هزار و یک جلوه متجلی شده و هر بار در یکی از آن جلوه‌ها به گرد جهان رفته است. در برابر من سجده کن، زیرا که تنها آدم ابوالبشر نیست که آمده است، خود خدا است که آمده است. خدا است که آمده است! من و خدا یکی بیش نیستیم. تو که کوری هستی که در خط گمراهی میروی، بیا و در من حقیقت حق را بین، زیرا کلید گنج حقیقت اکنون در دست من است.»

با همه آنکه امام زمان سفید مهر آدمکشی بیحساب در راه برافراشتن پرچم شیعه بر سراسر جهان به کمر بسته خود داده بود، این کمر بسته اندکی

بعد در جنگ چالدران از عثمانیان شکست خورد و روشن نشد که آیا امام غائب به قول خود وفا نکرده است یا کمر بسته او توپهایی را که قوای عثمانی داشتند در اختیار نداشته است؟ بهر صورت از آن پس دیگر سخنی از امام غایب بمیان نیامد تا وقتیکه ملا محمد باقر مجلسی سیزدهمین جلد بحارالانوار خود را بدین امام و به نقش او در رویدادهای جاری مملکت اختصاص داد، و معلوم شد که با آنکه امام در «توقیع» معروف خود تصریح کرده بود که هر کس که تا پیش از ظهور مجدد او ادعای دیدارش را بکند بدو دروغ بسته است، معیناً عدّه زیادی از مؤمنین، در مواقعی که لازم یا مفید بوده، او را از نزدیک دیده و با وی گفتگوهایی نیز داشته‌اند.

در سالهای بعد از آن، دو بار امام غایب در جریان جنگهای ترکمانچای و گلستان، بر بیضه‌داران دین ظاهر شد و دستور جنگ با کفار روس را داد، و نتیجه این شد که شهرهای هفده‌گانه قفقاز از دست خاقان اعظم بیرون رفت و آذربایجان نیز به تصرف همین روسیه کافر استیلاجو در آمد و آب هم از آب تکان نخورد. این بار نیز معلوم نشد که قصور با امام بوده، یا کفار جهانخوار سازمان نظامی مجهزتر و توپهای دورزن نیرومندتری را در اختیار داشته‌اند.

بار دیگری که امام پا به صحنه گذاشت، و بدین ترتیب پیش از ظهور او مؤمنان وی را به چشم دیدند در دوران خود ما، در سالهای جنگ قوای اسلام با نیروهای کفر صدام عقلی بود. مدت چند سال پیاپی، بنا به گزارشهای روزنامه‌های جمهوری اسلامی و برنامه‌های رادیو تلویزیون‌های دولتی و موعظه‌های روضه‌خوانان ولایت فقیه، این امام در جلوه‌های مختلف سید نورانی، سوار بر اسب سفید یا تانک چیفتن، در مقام فرماندهی پاسداران و بسیجیان به لجن‌زارها یا در سنگرها در آمد، بارها دستش را جلو خمپاره‌های دشمن گرفت و آنها را منحرف کرد، بارها نیز نوجوانانی را که از نیمکتهای مدرسه به میدانهای پیکار آمده بودند در روی مین‌های دشمن به فیض شهادت نایل ساخت، و در همه این موارد، خود رهبر کبیر انقلاب و کارگزاران بلندپایه دستگاه او این صحنه‌سازی‌ها را مؤکداً مورد تأیید قرار

دادند. آیت‌الله خمینی در پیام خود به مناسبت روز ارتش (۲۹ فروردین ۱۳۶۱) گفت: «فرق است میان آنهایی که جنگ میکنند با اطمینان به اینکه حضرت صاحب‌الزمان روحی فداه شخصاً فرمانده آنها است، و آنهایی که صدام عقلی فرمانده آنها است». حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در گزارش منتشر شده از مذاکرات جلسه شورای عالی دفاع (۱۴ فروردین ۱۳۶۱) تأکید کرد که «امدادهای غیبی زیادی در جریان این عملیات دیده شد، زیرا این فتح‌المبین از برکات حضور حضرت بقیة الله در جبهه بوده است». و حجة الاسلام ناطق نوری در خطبه نماز جمعه خود (۱۴ آبان ۱۳۶۱) روایت کرد که صدامیان مدرن‌ترین موشکهای خودشان را شلیک میکنند، اما این موشکها به مخزن‌های بتزین میخورد و از سمت دیگر خارج میشود بی آنکه در مخزن انفجاری بوجود آورده باشد، و اینجا است که انسان وجود صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه را می‌بیند و لمس میکند».

چگونگی شرکت شخص رهبر کل انقلاب در این خیمه شب‌بازی از همه جالبتر است که وصف آن را در مجله «صف» ارگان رسمی سپاه پاسداران چنین میتوان خواند (۲۵ شهریور ۱۳۶۱): «همه نفرات سنگر ما با تیر قوای دشمن کشته شده بودند. ولی در همان موقع دیدم آقای جوانی با شال سبز جست زد به درون سنگر و دستش را جلو گلوله‌ها گرفت و تیراندازی تمام شد. خواستم از او بپرسم کیست؟ ولی بی‌خبر رفت و فقط گفت: وقتی که به حضور امام رفتی سلام مرا به ایشان برسان. پس از برگشتن به تهران اجازه یافتم به خدمت امام خمینی بروم و گزارش انجام وظایف مذهبی خود را در جبهه به عرضشان برسانم، ولی جریان چند ماه پیش سنگر را بکلی فراموش کرده بودم. وقتیکه اجازه مرخصی گرفتم امام با تبسم فرمودند: پیغامی برای من نداری؟ با تعجب عرض کردم خیر. فرمودند از همسنگر آنروزی خودت چطور؟ آنوقت پادم آمد. با تعجب عرض کردم: مگر او کی بود؟ فرمودند: چطور نفهمیدی؟ حضرت صاحب‌الامر بودند».

... و با وجود همه این نیرنگ‌ها و صحنه‌سازیه‌ها، این بار نیز فرماندهی حضرت صاحب‌الزمان حاصلی بجز فاجعه‌ای که «بزرگترین کشتار کودکان

در تاریخ» نامیده شد بیار نیامده و مقام ارجمندی که صاحب الزمان بدو سلام رسانیده بود با تلخکامی جام زهر متار که با صدام را برکشید، در حالیکه اندکی پیش از آن، به گزارش خبرگزاریهای بین‌المللی، از جانب همین حکومت صدام حسین به مراجع مسئول سازمان ملل متحد اطلاع داده شده بود که در حال حاضر یک دوجین صاحب الزمان اسیر شده در بغداد در حال بازداشت بسر میبرند و از سازمان ملل تقاضا میشود تکلیف آنها را زودتر معین کند.

ارزیابی جالبی از این «صاحب الزمان یابی» را در کتاب «بازگشتن به خویشتن» دکتر علی شریعتی، یکی از اجله صاحب‌نظران خود مکتب ولایت فقیه چنین میتوان یافت:

«در نیمه دوم قرن نوزدهم، صد سال پیش، درست در همان سالها که دولتهای اروپا خیمه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود را پس از تسخیر نظامی آسیا و افریقا در این سرزمینها برپا میکردند و روشنفکران و دانشمندان و نویسندگان اروپایی از استعمار سخن میگفتند و جنگ طبقاتی و موضوع رهائی طبقه کارگر و مبارزه با سرمایه‌داری مورد بحث بود و مسئله جامعه آزاد و برابر انسانی مطرح میشد و کتابها در این زمینه به تحریر درمی‌آمد، در هر یک از کشورهای اسلامی نیز یک عدد «امام زمان» ظهور میکرد. در ایران به فاصله بیست سال دو تا امام پیدا شد که دومی به پیغمبر و بعد به خود خدا تبدیل شد، و همین امام‌زمان بازی در هفده جای دیگر از کشورهای اسلامی تکرار شد. یکجا بحث بر سر موضوع امامت و حل مسئله باب مهدی قائم بود و جای دیگر کشف عالم هورقلیای شیخ احمد احسانی و کند و کاو در ستون روایات و اخبار «بحارالانوار» برای پیدا کردن علائم ظهور و خصائص حضرت امام عصر و انطباق آن با مدعیان مهدویت و کشمکش میان فقیه و شیخی و صوفی و غائله دین‌سازی و جنگ و جهاد در همه شهرها و روستاها، و همه آنها از یکجا آب میخورد.»

بر اساس تازه‌ترین آمارگیری‌ها، جهان مسلمان در حال حاضر شامل ۱,۲۵۵,۰۰۰,۰۰۰ نفر است که ۸۳٪ آنها اهل تسنن و ۱۶٪ اهل تشیع و ۱٪ دیگر از خوارج هستند. یک‌هزار و صد میلیون نفر سنی نه تنها به امام غایب شیعیان اعتقاد ندارند، بلکه اساساً منکر وجود او هستند، و اسطوره وجود چنین امامی را بدعتی در دین می‌شمارند. در داخل اقلیت ۲۰۰ میلیون نفری شیعه نیز همگی پیرو این اسطوره نیستند، بلکه تنها شیعیان اثنی عشری هستند که بدان وابسته‌اند، زیرا موجودیت آنها عمیقاً از آن مایه می‌گیرد. علت این است که در ساختار مذهبی تشیع دوازده امامی ضروری است که وقت و بیوقت این امام غایب بتواند به نحوی که شرایط ایجاب کند در راه تأمین ماجراجویی کسانی که به داوطلبان شهادت نیاز دارند وارد میدان شود، چنانکه هم‌اکنون در کشور همسایه ما، عراق، ماجراجویی بنام مقتدی صدر برای میداننداری خود به جیش‌المهدی و ایشارگران آن احتیاج دارد، و در همین ضمن در خود ایران، ماجراجوی دیگری بنام محمود احمدی‌نژاد نیازمند آن است که همین امام را از چاه سامره که از دسترس او به دور است به چاه جمکران که بدو نزدیکتر است انتقال دهد تا بتواند هیئت دولت خودش را در درون این چاه به امام معرفی کند و از او رأی اعتماد بگیرد. این اسطوره امام غایب و بهره‌گیری فریبکارانه از آن، علیرغم نیازهای روزمره این یا آن، بیانگر واقعیت بسیار بنیادی‌تری از دیدگاه کلی جهان اسلام است که برای این جهان شدیداً ناخوشایند است، زیرا مفهوم ضمنی آن این است که ۸۴٪ مسلمانان غیرشیعه جهان اسلام در گمراهی بسر می‌برند، و آیینی که پس از گذشت ۱۴۰۰ سال بر آن، چنین اکثریتی از مردم آن اسیر گمراهی باشند آیینی است که خودش سند محکومیت خود را امضاء کرده است. آیا وقت آن نرسیده است که این بازی عوام‌فریبانه، فرصت‌طلبانه، مغرضانه و تا حد زیادی بیشرمانه با معتقدات قلبی صدها میلیون نفر مردم مسلمان جهان کنار گذاشته شود، و امام غایب نیز سرانجام از صورت بازیچه این و آن بیرون بیاید و بیش از این موضوع صحنه‌سازی صحنه‌سازان قرار نگیرد؟

واقعیتهای یک حجة الوداع

در ذی القعدة سال دهم هجری، محمد به اتفاق همسران و صحابه خود از مدینه عازم مکه میشود تا مراسم حج آن سال را که عملاً آخرین حج دوران زندگانی او است (و به همین جهت بعداً حجة الوداع نام گرفته است) اجرا کند. در پایان این مراسم پیامبر خطبه‌های خطاب به زائرانی که در حج آنسال شرکت کرده‌اند ایراد میکند که در تاریخ اسلام مقامی خاص دارد، زیرا در این خطبه پیامبر پایان رسالتی را که از جانب خداوند بدو محول شده است رسماً اعلام میدارد. بخش اصلی این خطابه، که سومین آیه سوره مائده بدان اختصاص یافته است - و بسیاری از مفسران قرآن آنرا آخرین آیه‌ای دانسته‌اند که بر پیامبر نازل شده است - با تکمیل آنها توسط چند آیه بعدی همین سوره چنین است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، امروز من دین شما را به کمال رسانیدم، و شما را از این بابت مشمول برکات خداوند ساختم، و اسلام را آیین شما قرار دادم... بر شماست که از این پس یکدیگر را در راه نکوکاری و تقوی یاری دهید و نه در راه کینه‌توزی و ستمگری. در داوریهایی خویش جانب عدالت را نگاه دارید. هشیار باشید که دشمنی شما نسبت به کسانی که مورد داوریتان قرار میگیرند شما را به بیدادگری در مورد آنان برنیانگیزد. پیوسته به عدالت رفتار کنید، زیرا که عدالت اساس تقوی و پرهیزکاری است. خداوند برای آن کسانی که به راه ایمان و نکوکاری میروند آمرزش و پاداشی بزرگ مقرر فرموده است، ولی برای آنانکه به خدای خویش دروغ میبندند آتش دوزخ را برقرار داشته است.»

در همین خطابه، پیامبر رهنمودهای متعدد دیگری به حاضران میدهد که خارج کردن مواردی چند از سنت‌های دوران جاهلیت از مراسم حج اسلامی، اعلام اینکه شهر مکه میباید از آن پس حریم امن باقی بماند و هیچ جنگ و ستیزی در آن روی ندهد، اعلام اینکه هیچ مسلمانی نباید به روی مسلمان دیگر شمشیر بکشد، تأکید بر منع رباخواری، و دستورهای حلال و حرام غذاها و دستورهای تطهیر و نماز، و اعلام رسمیت چهار ماه

حرام در سال بهمانصورت که قبلاً نیز رعایت میشد از آنجمله است. تمامی این موارد دقیقاً در خطابه حجة الوداع مورد تذکر قرار گرفته‌اند تا چیزی از آنچه مربوط به مقررات آیین اسلام است ناگفته باقی نمانده باشد. و با اینهمه در این خطابه نه مطلقاً سخنی از شمشیر کشیهای بعدی به میان آمده است، نه از جهانگشاییهای بعدی، نه از تقسیم دنیا به دارالاسلام و دارالحرب، و نه از جهاد مقدسی که میباید تا برقراری حکومت اسلامی در سراسر جهان ادامه یابد، و این در حالی که پیامبر در خطابه خود پایان موفقیت‌آمیز همه رسالتش را اعلام میدارد، و نه تنها بخشی از آنرا، و بر این تأکید میگذارد که «الیوم اکملت لکم دینکم، و اتممت علیکم نعمتی».

جهاد در اسلام

جهاد به مفهوم جنگ مذهبی مقدس که در دوران بعد از جنگهای صلیبی غالباً دستاویزی از جانب حکومتها و روحانیت‌های کشورهای مسلمان برای کشاندن مردم آنها به قیامهایی تقریباً همیشه ناموفق قرار گرفته است - و بخصوص در دهه‌های اخیر شعار پر سر و صدای برنامه‌ریزان خلافت‌های تازه سنی و شیعه جهان اسلام بوده است و هست - در خود قرآن بدین مفهوم بکار نرفته، بلکه به مفهوم لغوی آن یعنی حداکثر کوشش در راه نیل به هدفی مشخص بکار رفته است که الزاماً جنبه خشونت‌آمیز هم ندارد، کمالینکه در دو آیه مختلف (سوره عنکبوت، آیه ۸ و سوره لقمان، آیه ۱۵) این اصطلاح در مورد والدینی از مردم مکه بکار رفته است که چون خودشان مشرک هستند میکوشند تا فرزندان خویش را از آشنایی با تعالیم پیامبر اسلام مانع شوند، و قرآن از این فرزندان میخواهد که در این مورد از دستور پدران و مادرانشان پیروی نکنند: «و اگر پدر و مادرت «جهاد کردند» تا ترا در اعتقادی شریک کنند که خود بدان آگاهی نداری، از آنان فرمانبرداری مکن».

در دوران مدینه، جهاد مفهوم کوشش داوطلبانه، و نه الزامی، در راه اجرای برنامه‌های پیامبر را دارد، و آنجا که زد و خوردهایی مسلحانه منظور باشد اصطلاح قتال بکار میرود و نه جهاد. برداشت «جنگ مقدس» از کلمه جهاد تنها در زمان جنگهای صلیبی و دقیقاً به صورت شعاری در برابر همین کلمه صلیبی مسیحیان صورت گرفته است.

از «قتال»، بمفهوم جنگ مذهبی با مشرکین و کفار، در یازده سوره مدنی قرآن (بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، نحل، توبه، احزاب، محمد، صف، فتح) یاد شده است که هر مورد به شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی خاصی مربوط میشود و عملاً هیچکدام جنبه عام و کلی ندارند. پژوهشگر سرشناس انگلیسی T.W. Arnold در کتاب تحقیقی خودش بنام *The Preaching of Islam* (دعوت اسلامی) که در سال ۱۸۹۶ در لندن منتشر شد، ارزیابی

مبسوطی در این باره کرده است که در هیچ جای قرآن از مسلمانان خواسته نشده است بدون آنکه از جانب کفار مورد خطر یا تجاوز قرار گیرند دست به حمله بزنند، و مفهوم «جنگ مقدس» برای تعبیر اصطلاح قرآنی جهاد مفهومی است که بعداً در دوران خلافت برای آن قائل شده اند. Caetani که برای این ارزیابی اسلام شناس انگلیسی ارزشی اصولی قائل است، اضافه میکند که بخصوص این ارزیابی ها این واقعیت را روشن میکنند که همه آنچه در باره جهاد در قرآن آمده مربوط به جنگهای مسلمانان با قریشیان مهاجم و همدستان جنگی آنها است و با شرایط بعدی کشورگشایی های برونمرزی بعدی تطبیق نمیکند، بهمین جهت پس از تسلیم نهایی قریش در مکه در سال هشتم هجری، دیگر هیچ آیه ای در باره جنگ مقدس با کفار در قرآن نیامده است. وی در همین راستا به بررسیهای وسیع محقق دیگر J. Oblink در کتاب *Die heilige Oorlog volgens den Koran* و به ویژه به بررسی اصولی H. Grimme در جلد دوم کتاب *Einleitung in den Koran. System der Koranischen Theologie* اشاره میکند که در آنها فهرست های جامعی از آیات قرآنی مربوط به جهاد مورد ارائه و بررسی قرار گرفته اند.

اسلام سیاسی و اسلام مذهبی

در مورد حکومت سیاسی دوره بعد از پیامبر، و همچنین در باره لازم‌الاجرا بودن احکام دوره مدینه در همه جوامع مسلمان بعد از آن، هیچ حکم و آیه‌ای در قرآن وجود ندارد. فقدان حتی یک آیه از بیش از ۶۰۰۰ آیه قرآن در ارتباط با ضرورت ادامه حکومت دینی رسول در آینده، دلیلی است بر اینکه تشکیل حکومت سیاسی بعد از پیامبر و تغییرناپذیری نوع آن نه خواست خداوند بوده است و نه خواست پیامبرش.

این واقعیتی است که پژوهشگری صلاحیتدار، اثر تحقیقی بیش از دو هزار صفحه‌ای خود را بدان اختصاص داده است، با این نتیجه‌گیری که: «بنیادگرایی که می‌خواهند یک کشور واحد اسلامی بسازند، خود را بی‌خبر از این حقیقت نشان می‌دهند که قرآن هیچ رهنمودی در باره دولت یا حتی قوانین تعیین کننده دولت ندارد. میان بیش از شش‌هزار آیه قرآن کمتر از ۳۰۰ آیه با مسائل حقوقی ارتباط پیدا میکنند، یعنی کمتر از ۵ درصد آنها، و این آیات نیز فقط جنبه توصیه دارند. باوجود این خداوند در قرآن تأکید میکند که هیچ چیز نیست که در این کتاب نیامده باشد (انعام، ۳۸). بنابراین اگر خدا همه چیز را در قرآن آورده و با اینوصف در باره نحوه عمل و حتی نحوه موجودیت دولت چیزی نگفته است، این نشان میدهد که موضوع حکومت اصلاً به مذهب مربوط نمیشود».

بررسی بیشتر در باره این واقعیت بنیادی را در کتاب تحقیقی جنابلی که به تازگی از جانب رضا ایرملو استاد یکی از دانشگاههای معتبر سوئد با عنوان قرائت قرآن غیردینی منتشر شده است خواهید یافت که خواندن آنرا به شما توصیه میکنم.

قانون شتر و قانون موتور

فقهای بزرگوار ما در جهان هزاره سوم برای وسائط نقلیه موتوری
امروزی از احکام مربوط به شتر، آنهم در عربستان ۱۴۰۰ سال پیش قانون
ساخته‌اند. دختران ۱۶ ساله را در ملاء عام سنگسار میکنند یا به دار
میاویزند، و نام این بی‌احترامی به بشریت متمدن امروز و به احکام روشن
الهی را اجرای خواست خداوند میگذارند، بی‌توجه به اینکه اگر خداوند صدور
حکمی را برای وسائط نقلیه بشر هزاره سوم لازم دیده بود برای آن جایی در
قرآن قائل میشد، و اگر نشده است برای این بوده است که ساختن اتومبیل و
راه‌آهن و هواپیما را برای خود آن بشری گذاشته است که برای یافتن و
ساختن این وسائل بدو شعور و دانایی لازم از جانب او داده شده است.
انگار که هر تحولی در دنیا مستقیماً هدایت شده از آسمان و از راه
دین است، و همه تحولات تکنولوژیک و پیشرفتهای علمی و صنعتی سده‌های
اخیر را هم نه دانش و فلسفه متکی به عقل و اندیشه بشری، بلکه متشرعان
متکلم اسلامی و شرع شیعه به بشریت هدیه داده‌اند!

اسلام الکترونیک

مهندس مهدی بازرگان، اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی، نماینده نسلی از متشرعین تحصیلکرده است که آیه «اذا السماء انشقت» را با شکافته شدن اتم، عبارت «الماء تحت الهوا» را با چاه‌های فضایی، و عبارت آیات محکمت را با فرمولهای ریاضی الکتریسته تطبیق میدهد و جن را به مفهوم میکرب میگیرد و سنگباران آسمانی سپاه ابرهه را بیماری آبله و آیه مربوط به جدا شدن زمین از آسمانها را اعلام ثنوری جاذبه سیارات بر روی یکدیگر می‌شمارد. در این مکتب، آیه سوره هود که «چون زمان فوران آب‌ها در رسید به نوح فرمان دادیم که از هر نوع حیوان جفتی را در کشتی خود سوار کند» پیام خداوند در مورد کشتی‌های بخاری قرون بعدی و تکنیک کار آنها بحساب می‌آید، و آیه سوره انعام که خداوند هر کس را که بخواهد به بیراهه برد دلش را تاریک میگرداند، چنانکه میخواهد از زمین دور شود پیامی در مورد واقعیت بیوزنی در ماهواره‌های کنونی، و آیه سوره نحل که اسبان و استران و الاغان را برای سواری شما آفریدیم و نیز مرکوب‌های دیگری را که نمیدانید نشانی بر اینکه بزودی وسائط نقلیه موتوری در زمین و آسمان بکار خواهند افتاد. بازرگان حتی روزه ماه رمضان را در فرمول ترمودینامیک $W=U/TS$ جای میدهد.

در این مکتب یکی برای هموار کردن راه حکمرانی دینی، آیه‌ای برای فیزیک و اتوکلاو بخار می‌سازد یا برای توجیه هفت آسمان قرآن دلیلی علمی می‌آورد. آن یکی برای جهت اسلامی دادن به نبرد مسلحانه و حرکت قریب‌الوقوع توده‌ها انقلاب مستضعفان اسلامی را از آیات قصص قرآن کشف میکند و سومی برای ایجاد تبعیت دینی از حکمرانان اسلامی در مسند قدرت آیه می‌آورد، و همه اینها آیات مخالف با مقصود و هدف خود را فرعی و جزو متشابهات اعلام کرده از صحنه خارج میکنند. از آیاتی قوانین انرژی اتمی، از آیاتی دیگر قوانین نیوتن و آینشتاین، از آیاتی قوانین فیزیکی و شیمیایی و نجومی، و از آیاتی قوانین تلویزیون و رادیو و اینترنت استخراج

میکنند. و با محاسبه ارقام آیه‌ها و سوره‌ها در کامپیوتر به کشف ضریب ۱۹ به عنوان معجزه ناشناخته قرآن نائل میشوند بی آنکه توضیح دهند که اگر خداوند از همه علوم در قرآن نام برده، چرا باید آنها را با اشاره و کنایه بیان کرده باشد، آنهم در کتابی که بر آشکار (مبین) بودن آن کراراً تأکید نهاده شده است، و بی آنکه این را نیز توضیح دهند که چرا باید همه این دستاوردهای علمی که از آنها به اشاره یاد شده، نه توسط خود مسلمانان، بلکه توسط کافرانی ابداع شده باشد که کشتن آنان وظیفه شرعی پیروان قرآن است؟

تقلب‌های شرعی در قرآن

دستکاری‌های بیدریغ در تعبیر و تفسیر آیات قرآن از شاهکارهای همیشگی بیضه‌داران دین بوده است و امروز نیز بخصوص در منطقه عمل شیعیان رواج کامل دارد. نمونه‌هایی از این سنت مرضیه را در زیر بخوانید:

در آیه ۷ از سوره شوری، مأموریت محمد دعوت مردم ام‌القری (مکه) و پیرامون آن به آئین اسلام تعیین شده است. تفسیر نمونه (ج ۲، ص ۲۵۷) در ارتباط با این آیه مینویسد: «همه زمین در اول زیر آب بود و اولین خشکی که سر از آب برآورد مکه بود. سپس بقیه خشکی‌های زمین در کنار آن پیدا شدند بنابراین وقتیکه گفته میشود «ام‌القری و من حولها»، این گفته تمام مردم روی زمین را شامل میشود».

در آیه‌های ۱۴ و ۱۵ از سوره اعراف آمده است که چون شیطان از درگاه خدا رانده شد از خداوند درخواست کرد که او را تا روز قیامت مهلت عنایت فرماید، و خداوند این درخواست را پذیرفت. تفسیر شیخ مهدی الهی قمشهای استاد الهیات دانشگاه تهران: «مراد تا ظهور دولت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه است».

در آیه‌های ۳۹ و ۴۰ سوره الرحمن آمده است: «در آنروز (روز قیامت) از گناه انسانها و جنیان باز نپرسند، زیرا که بزهداران به سیمایشان شناخته میشوند». تفسیر الهی قمشهای: «چون خدا و ملائک از گناهان خلق آگاهند در مواردی از آنها سئوالی نمیکنند و در مواردی دیگر سئوال میکنند. مثلاً از **خاصان و شیعیان علی** چیزی نمیپرسند ولی از دیگران میپرسند».

در آیه ۷۲ از سوره نمل آمده است: «بدانان بگو آن وعده‌ای که به وقوعش شتاب دارید (وعده روز قیامت) شاید به همین زودی تحقق یابد». تفسیر الهی قمشهای: «... که به مرگ الهی یا به شمشیر مسلمین هلاک شوید و به دوزخ بروید».

در آیه ۲۵ سوره کهف آمده است: «و خفتگان غار ۳۰۰ سال و ۹ سال زیادتر در غار خود درنگ کردند». تفسیر الهی قمشهای: «یهود بر علی

علیه‌السلام در مورد این آیه اعتراض کردند که این ۹ سال اضافی در تورات ما نیست. حضرت پاسخ دادند که این ۹ سال برای این است که سال شما شمسی است و سال ما قمری است.^۱

در آیه ۶۰ از سوره کهف آمده است: «و است خداوند که دو دریا را به هم آمیخت». تفسیر الهی قمشهای: «مراد دو دریای علم و حلم علی و فاطمه است».

در آیه ۳۱ سوره انبیاء آمده است: «و در روی زمین کوه‌های استوار قرار دادیم». تفسیر الهی قمشهای: «شاید مراد امامان شیعه باشد».

در آیه ۱۰۰ از سوره انعام آمده است: «و کافران اجنه را شریک خدا شمردند، در صورتیکه آنها آفریدگان خدا هستند». تفسیر الهی قمشهای: «و کافران مجوس اهریمنان را شریکان خدا شمردند».

در آیه ۵۵ از سوره نور آمده است: «خداوند به آنهایی که ایمان آورده‌اند و نیکوکاری میکنند وعده داده است که بهمان ترتیب که در مورد صالح و دیگر رسولان خویش عمل کرده بود آنانرا نیز برگزیدگان خویش در روی زمین قرار دهد». تفسیر الهی قمشهای: «خداوند وعده فرمود که مؤمنان را در زمان ظهور امام زمان در زمین خلافت دهد و دین شیعه را که اسلام واقعی است بر همه ادیان دیگر برتری نهد».

در سوره سبا (آیه‌های ۴۸ و ۴۹) آمده است: بگو حقیقت از جانب خداوند من آمده است که دانای همه نادانسته‌ها است. اینک حق آمده است و دیگر باطل نمیتواند نه چیزی را آغاز کند، نه چیزی را از نو آورد». تفسیر الهی قمشهای: «ای رسول، بگو خدای من حق را به وحی بر من القا میفرماید که او به عوالم غیب آگاه است. و باز بگو که قرآن و رسول با شمشیر آمده‌اند و دیگر باطل در اول و آخر در دنیا نابود است».

۱ - سال یهود از اول قمری بوده است و قمری نیز هست. این واقعیت را مسلماً علی میدانسته است، منتها شیخ مهدی الهی قمشهای نمیدانسته است.

آوای وحش

در فیلم مستندی در باره وضع داخلی ایران امروز، که مشترکاً توسط چند مؤسسه فیلمبرداری اروپایی در شهر یورماه گذشته تهیه و در تلویزیونهای چندین کشور نمایش داده شد، یک دختر دانشجوی ایرانی در پاسخ یکی از فیلمبرداران با شهامت بسیار تذکر داد که: «برنامه اساسی ما در حال حاضر این است که چطور بهتر و بیشتر دروغ بگوئیم و چگونه در بیرون و درون خانه شخصیت دوگانه داشته باشیم، زیرا این درست همان چیزی است که دستگاه حاکمه از ما میخواهد.

تراژدی کنونی کشور ما در زیر سلطه رژیمی که بر آن حکومت میکند همین است که نار و پود سنتی جامعه ما آرام آرام در حال پوسیدن است. موجی از ابتذال چنان بر ساختار فرهنگی ما روی آورده است که دیگر هیچ نشانی از ارزشهای اصیل و کهن در آن نمیتوان یافت، و عامل زیربنایی این سقوط همین سيطرة سراسری دروغ است که خیل جهالت و حماقت و ریا و سرکوبگری رژیم آخوندسالاری را با خود به همراه آورده است. جهان متمدن در آغاز هزاره سوم عربده جویی‌هایی را از این سرزمین آخوندزده میشوند که به «آوای وحش» بیشتر شبیه است تا به بانگی که میتواند از سرزمینی با نزدیک به سه هزار سال تمدن و فرهنگ بگوش برسد، و صحنه‌هایی از تعصب و واپسگرایی را در ارتباط با این سرزمین در مطبوعات و تلویزیون‌های خود می‌بیند که به تاریکترین ایام قرون وسطایی نزدیکتر است تا به آغاز قرن بیست و یکم و شکوهمندی روشنگرانه آن.

تا آنجا که به خود من به عنوان یک شهروند ایرانی مربوط میشود، بیاد ندارم که در همه دوران ۲۷ ساله گذشته منظره‌ای را نفرت‌آورتر از منظره عمامه بر سران و رداپوشانی دیده باشم که در مقام بلندپایه‌ترین مقامات حکومتی کشورم بر صفحه‌های تلویزیونها به میلیاردها نفر از مردم جهان عرضه میشوند، و منظره زنان برومندی را که در جلوه «کلاغ‌زانی»های اسلامی به عنوان زن مسلمان ایرانی نظر تحقیرآمیز مردم

دنیای متمدن و آزاد را جلب میکنند. از یکطرف نتوانسته‌ام بفهمم که در همان حال که زمامداران خود کشورهای عرب عماله بر سر ندارند چرا این عماله‌ای که به نقل قول ملا محمد باقر مجلسی از امام جعفر صادق «تاج عربان» است میباید بر سر رهبران کشوری باشد که نه عرب است و نه خاطره خوشایندی از اشغالگران عرب خویش دارد. از طرف دیگر نتوانسته‌ام بفهمم که چرا زنان ایرانی که به لطف شایستگی خویش در صحنه جهانی به عالیترین مقامات دانشگاهی و علمی و سیاسی و اقتصادی و ورزشی و بسیار شئون دیگر دست یافته‌اند و از این راه برای خود و ملتشان افتخار آفریده‌اند باید در داخل کشور خود ضعیف‌وار به درون کفن‌های سیاه رانده شوند. تا شعائر اسلام ناب محمدی به نحو اتم رعایت شده باشد.

کنفرانس پاپ

کنفرانس فاضلانه پاپ بندیکت شانزدهم در یک دانشگاه آلمانی در سپتامبر (شهریور) گذشته، یکبار دیگر جنجالی را در جهان اسلام برانگیخت که در آن پاپ بصورتی بسیار دور از نزاکت، مغرض، نادان، دروغگو و اسلام‌ستیز خوانده شد. جابجا پرچمهای واتیکان آتش زده شدند و سفارتخانه‌های این کشور کوچک مورد حمله قرار گرفتند و خود پاپ به مرگ تهدید شد. تمام اینها بخاطر اینکه پاپ در درس دانشگاهی خودش اظهارنظر یک امپراتور سرشناس بی‌زناسی را در گفتگو با یک اندیشمند ایرانی مقیم آنقره نقل قول کرده بود که در آن خشونت در اسلام در مورد مسائل دینی مورد بحث قرار گرفته بود. در همین درس دانشگاهی، پاپ گفته بود که «جنگ مقدس» قابل قبول نیست، زیرا مفهوم چنین جنگی آدم‌کشی به نام خدا است، و خدا نمیتواند برخی از آفریدگان خودش را به کشتن برخی دیگر فراخواند و بدین کشتار مشروعیتی مذهبی ببخشد.

بحثی که بدنبال این ماجرا در رسانه‌های گروهی جهان غرب در گرفت بیش از هر چیز بازتاب عقده‌ای بود که در جهان اسلام ریشه‌ای کهن در برداشتهای غلط مسلمانان افراط‌گرا دارد، زیرا بخش اعظم از اینان بر مبنای آنچه از کودکی بدانان تلقین شده است بر این باورند که جهان مسلمان در طول قرون کانون بی‌گفتگوی همه فضائل بوده و سر و گردنی افراشته‌تر از جمله دیگر مردم روی زمین داشته است، و اگر امروز از این برتری نشانی نمانده است از این جهت است که نامسلمانان بطور دسته‌جمعی علیه مسلمانان دست به توطئه زده‌اند. متأسفانه هیچ جوان مسلمانی نیست که برای شناختن صحت یا سقم چنین ادعایی به سراغ ارزیابی رفته باشد، در صورتیکه چنین ارزیابی میتواند استبداد نشان دهد که حتی شکوه‌مندترین ادوار این تاریخ نه تنها با خودکامگی مطلق خلفا و حکومتگران بلکه در عین حال با زشت‌ترین جلوه‌های فساد اخلاقی و فساد مالی و با انواع تبعیض‌ها و ستمگریها همراه بوده است. شرح عیاشی‌ها و

ولخر جی‌های بزرگان، همراه با محرومیت‌ها و رنج‌های توده‌های ستمکش و ناتوان را در یکایک از صفحات تاریخ هزار و چهار صد ساله جملگی خلفا و حکومت‌های عرب و ترک میتوان یافت، همچنانکه شرح همراهی‌های بیدریغ فقها و محدثان این خلافت‌ها و حکومت‌ها را نیز در صفحات دیگر همین تاریخ‌ها میتوان یافت، با این تفاوت که تقریباً در همه جا این فجایع نه به حساب جنایت‌ها بلکه به حساب اسلام‌گرایی‌های آنان گذاشته شده است. در کتاب مفصلی بنام «پس از ۱۴۰۰ سال» که دو سال پیش توسط خود من منتشر شد، بیش از نیمی از صفحات ۱۲۰۰ گانه کتاب به نقل همین فسادها و همین ستمگریها و خودکامگی‌ها - و همه اینها براساس نوشته‌های مورخان و مفسران خود جهان اسلام و نه دشمنان آن - اختصاص یافته بود که طبعاً فرصت نقل مطالب آن در کتاب کوچک حاضر نیست، ولی مراجعه بدان برای هر خواننده علاقمند آسان است. همه اینها را به گردن توطئه دشمنان اسلام گذاشتن نیز آسان است، ولی این اتهام نه درست است و نه شرافتمندانه یا جوانمردانه است.

قرنها است که عقب‌ماندگی همه‌جانبه جهان مسلمان از کاروان تمدن و فرهنگ دنیای پیشرفته و پیشرو به گردن همین توطئه‌گری دشمنان اسلام یا به گردن استعمارگری نامسلمانان گذاشته شده است. ولی این استعمارگران از آسمان نیامده‌اند، از همان طریق و با همان سلاجهایی به میدان مسلمانان آمده‌اند که خود مسلمانان در هنگام جهانگشایی‌های خویش به سراغ آن رفته بودند.

بوسه یهودا

از اشتباهات بنیادین برخی از صاحب‌نظران ما در سالهای اخیر، اغماضی ناورا در مورد نقش محمد خاتمی رئیس‌جمهوری پیشین ایران در نابسامانی اجتماعی عمیق جامعه امروزی ما است، فاجعه‌انگیزترین نقشی که یک سیاستمدار ایرانی می‌توانسته است در این سالها ایفا کرده باشد، و از دیدگاه واقع‌بینی بسیار بدفرجام‌تر از نقشی است که هر کدام دیگر از دست‌اندرکاران رژیم، از «مقام معظم رهبری» گرفته تا کوچکترین عضو نظام ایفا کرده‌اند و همچنان میکنند.

محمد خاتمی در مقام یک نامزد ریاست جمهوری، با شعار برقراری جامعه مدنی در ایران که از سرکوبگری‌ها و واپسگرایی‌های رژیم آخوندان به تنگ آمده بود پا به میدان انتخابات گذاشت. اگر موج عظیمی از مردم ایران، به ویژه نسل جوان آن، بزرگترین رقم آراء موافق انتخاباتی را بدو دادند، برای این بود که همگی آنها درست خواهان همین جامعه مدنی بودند. در همین راستا بود که مجلس شورایایی را نیز بنا اکثریتی بیش از ۸۰٪ در اختیار او گذاشتند که هم خود آنها و هم خبرگزاریهای بین‌المللی بدان عنوان «مجلس اصلاح‌طلب» دادند.

در مبارزه‌ای که خیلی زود شروع شد، این اکثریت عظیم اصلاح‌طلب دیگر خواهان سخنان فیلسوفانه‌ای که در جریان انتخابات بسیار شنیده بود نبود، خواهان رهایی عملی از غل و زنجیر ولایت فقیه بود، خواهان جامعه‌ای مدنی به مفهوم واقعی آن و نه آنچه در این باره بر روی کاغذ آمده بود. در نوارها و مصاحبه‌های نوفل‌لوشاتو، بنیانگذار جمهوری ولایت مطلقه فقیه صحبت از این کرده بود که دانشگاه باید در صف مقدم آزادی عقیده و آزادی دخالت در سیاست جای داشته باشد، و اینک همین دانشگاهیان متفق‌القول خواستار استفاده از این حق بودند.

محمد خاتمی در راستای ایفا به تعهدات انتخاباتی خودش یا میبایست خواست این اصلاح‌طلبان را محترم بشمارد، یا از مقام خود کناره

گیرد. ولی در عمل نه بدین راه رفت و نه بدان راه. هم بر سر جای خود ماند و هم راه را بر جهش سرنوشت‌ساز نسلی تمام از بهترین اجزاء جامعه ایرانی بست. با منطق خیالبافانه و برقراری جامعه مدنی در عین حفظ نظام ولایت مطلقه فقیه - نظامی که منطقی و مطلقاً با دمکراسی و آزادی سازگار نیست و نمیتواند باشد - بطور منظم چوب لای چرخ آنها گذاشت، و در این راه بنا مغلطه کاری پای دین و دینداری را به میان کشید، در شرایطی که اتفاقاً میتوانست از طریق برقراری واقعی جامعه مدنی نه تنها برای ایران که برای تمام جهان مسلمان، با ارائه ترکیبی واقعی از دین و از جامعه مدنی، هم دین را برقرار نگاه دارد و هم اصلاحی بنیادی را که جامعه جهانی اسلام سخت بدان نیاز دارد تحقق بخشیده باشد.

محمد خاتمی با بازی دوگانه خودش در حساس‌ترین شرایط، جهش سرنوشت‌ساز یک نسل تمام از جوانان ایرانی را در هم شکست و در این راستا نقش یهودای آزادی‌طلبان ایران را ایفا کرد. اگر شعارهای یکنواخت «گفتگوی تمدن‌ها»ی او شعارهایی میان تهی باقی مانده‌اند، برای این است که او از ایفای شرط اول چنین گفتگو یعنی گفتگو با فرهنگ ملت خودش شانه خالی کرد.

صاحب‌نظران مدافع خاتمی میباید دانسته باشند که محمد خاتمی در پیشگاه تاریخ ایران مسئولیتی به همان اندازه سنگین دارد که دو هزار سال است «یهودای استخریوطی» در جهان مسیحیت بر عهده داشته است.

نماز در آسمان

اخیراً یک بانوی ایرانی تبار ساکن امریکا که به برکت چندین اختراع خود صاحب میلیونها دلار شده است با پرداخت بیست میلیون دلار دست به یک سفر جهانگردانه فضایی زد که او را ده روز تمام در بالای کره زمین نگاه داشت. از هم اکنون چهار تن از سرمایه‌داران اندونزی و مالزی که سه تن از آنها مسلمانند برای سفر آینده‌ای از این نوع نام‌نویسی کرده‌اند، و مهمترین مسئله‌ای که برای آنان مطرح شده است چگونگی نماز خواندن آنان در طول سفر در شرایط بی‌وزنی، و نحوه وضو گرفتن آنان در نبودن آب جاری است. بانوی ایرانی که سفر خود را با مسائل مذهبی درنیامیخته و موضوع را اصولاً از دیدگاه مسلمانی ننگریسته است، طبعاً مسئله‌ای در این راستا نداشته است، ولی این پارسایانی که نباید نمازشان ترک شود، اتباع کشورهای هستند که در آنها میلیونها خانواده مسلمان در زیر مرز فقر زندگی میکنند و سرگرسنه بر زمین میگذارند. اینان قاعدتاً می‌باید از خود پرسیده باشند که آیا یاری رسانیدن بدین مسلمانان در پیشگاه خداوند ارزشی بیشتر دارد یا پروازی تفریحی که آنانرا چند روز در فضا نگاه دارد و با مسئله غامض نماز گذاشتن در فضاپیما مواجه کند؟ دیرزمانی پیش، سخنور بزرگ شیراز ما در ارتباط با سئوالی مشابه گفته بود:

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز
به نزدیک من شبرو راهزن به از فاسق پارسا پیره‌سن
چرا دامن آلوده را حد زخم؟ که در خود شناسم که تر دامنم!

از یاد نبریم که تمامی تاریخ اسلام، از آغاز تا به امروز، براساس تقلب‌هایی این‌چنین با خدا و دین و با مردم مسلمان گذشته است و همچنان نیز میگذرد. عربده‌جویی‌های صدها هزار مدعی دینداری در کشور ۱۷۰ میلیون نفری پاکستان، که در آن طلاب مدارس وهابی روانه کشتار زنان و کودکان مسلمان میشوند تا آدمکشهای انتحاری به فیض همخوابگی با حوریان بهشتی نائل شوند، مسلماً خدمت به دین نیست. آنچه اینان و

هم‌مسلكانشان در سراسر خاورميانه آشفته كنوني انجام ميدهند. دامن زدن به كينه و نفرت است و تصويري هم كه از اسلام به جهانيان عرضه ميدارند تصوير مرگ و خون است كه هيچكدام از آنها نه اعتباري به اسلام ميبخشند، نه صدها ميليون جوان مسلمان را براي ساختن فردي بي بهتر به سرنوشتي قابل قبولتر از آنچه امروز دارند رهنمون ميشوند.

از کلمات قصار پیشوا

— «آنکه خودش را معلم، استاد، مدرس، فقیه و امثال اینها نمایش میدهد، اول باید از خودش شروع کند. کلامی که از قلب ناپاک بیرون بیاید نمیتواند در قلب دیگران اثر کند، یعنی زبان زبان شیطان است که توحید میگوید و قلب قلب شیطان است که تعلیم فقه میدهد» (در دیدار با امامان جمعه مملکت و مهمانان خارجی کنفرانس اندیشه اسلامی به مناسبت دهه فجر، ۱۴ بهمن ۱۳۶۳).

— «آنهاييکه يك آيه از قرآن يا يك جمله از نهج البلاغه را دستاویز میکنند و به قسمتهای دیگرش کار ندارند از اسلام سوء استفاده میکنند. قرآن را در جیبشان گذاشته‌اند و مردم را بازی میدهند. آیا اسلام فقط مسجد رفتن و قرآن خواندن و نماز خواندن است؟» (در جمع اقشار مختلف مردم قم، ۲۷ آبان ۱۳۵۹).

— «جمع شدن یک مشت آخوند که جمع شدن اسلام نیست» (بمناسبت روز پاسدار، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۴).

— «ما امروز به مجالس روضه و تعزیه بیشتر از هر چیز احتیاج داریم. اهل منبر باید بخصوص عزاداری و گریه را زنده نگاه دارند. سعی کنید از هر روزی عاشورایی بسازید» (در جمع وعاظ و روضه‌خوانهای تهران و قم، ۲۴ آبان ۱۳۵۹).

— «من بسیاری از اوقات این خوف را دارم که مبدا مردم برای خاطر ما به بهشت بروند و ما به جهنم، و آن وقت آن بهشتی‌ها بر ما مشرف باشند. ما آن خجالت را چه کنیم؟» (در دیدار با رئیس و نمایندگان دوره‌های اول و دوم مجلس شورای اسلامی، جماران، ۹ خرداد ۱۳۶۳).

... و از کلمات قصار دستیاران پیشوا

شیطان در همه امور متخصص است. در هر فنی که بگوئید او متخصص است. مثلاً یک فقیه درجه یک را از همان راههایی که او میفهمد آلت دست خودش میکند. و لذا میگویند: «شیطان الفقها فقیه الشیاطین».

(آیت‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان و امام جمعه قم، در دیدار با نمایندگان انجمنهای اسلامی دانشجویان سراسر کشور بمناسبت سالروز تسخیر «لانه جاسوسی»، قم، ۱۱ آبان ۱۳۶۳).

حکومت شمشیر

برداشتی که روح‌الله خمینی از مذهب دارد - و درست همان برداشتی است که بن‌لادن و القاعده او دارند - این است که مذهب و شمشیر میباید پا به پای همدیگر بروند. از نظر بن‌لادن، پیروان همه آیینهای دیگر، در خارج از آیین وهابی و نظام طالبانی آن، «صلیبیونی» هستند که میباید با شمشیر سرکوبی شوند. از دیدگاه خمینی نیز پیروان همه مذاهب، بجز شیعیان اثنی عشری، مشرکینی هستند که میباید با زبان شمشیر با آنان روبرو شود، و البته درک این واقعیت برای هر دوی آنها دشوار است که جهان هزاره سوم جهانی نیست که حتی در ارتباط با کوچکترین ملتها در آن بتوان با قانون شمشیر سخن گفت. به تعبیر این شمشیرکشان صدر اسلامی:

«در صدر اسلام مسجدها به این صورتی که بعداً توسط اشخاص منحرف درآمد نبود. مسجد محلی بود که ارتش از آنجا حرکت میکرد. آنجا خطبه جنگ خوانده میشد و از همان مسجد به راه میافتادند. اسلام مثل مسیحیت و مذهب یهود منحرف نشده است که کاری به سیاست نداشته باشد»^۱.

و خودش مفهوم اسلام مورد نظرش را چنین خلاصه میکند که:
«اسلام میگوید «وقاتلو المشرکین کما یقاتلونکم کافه». میگوید «واقتلوهم حیث ثقتموهم و اخر جوهم من حیث اخر جوکم». میگوید «وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم». میگوید «والخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف و لایقیم الناس الا السیف». میگوید «السیف مقالید الجنۃ والنار»^۲.

حکومتی که با اتکاء به شمشیر ساخته شود، چه عنوانش امپراتوری‌های کهن و نو باشد، چه اروپای ناپلئونی، چه رایش سوم هیتلری، چه امپراتوری جهانی کمونیسم، و چه خلافت‌های اموی یا عباسی یا فاطمی یا

۱ - در دیدار با گروهی از بازاریان ایران، نوفل لوشاتو، ۳۰ آبان ۱۳۵۷

۲ - کشف الاسرار، ص ۲۳۱

عثمانی، الزاماً تابع قانون شمشیر خواهد بود، یعنی بهمان صورت که با برندگی شمشیر خود به وجود آمده است، در رویارویی با شمشیرهایی برنده‌تر، از گردونه خارج خواهد شد. این درست همان سرنوشت امپراتوریهای عرب و ترک و گورکانی بود که به بهانه اینکه دولت اسلامی مدینه نیز ترکیبی از دولت و مذهب بوده است خود را وارث این هر دو دانستند، اما در عمل ۹۹٪ از این ترکیب را به حکومت منتقل کردند و تنها ۱٪ را به مذهب، آنهم به مذهب دستکاری شده‌ای که بدست فقیهانی گوش به فرمان، به صورتی که آنان میخواستند تغییر شکل یافته بود.

جنگ جنگ تا پیروزی

روز ۲۵ تیر ۱۳۶۷، آیت‌الله خمینی، در شرایطی که هنوز هم خود او و کارگردانان ارشد رژیم او شعار جنگ جنگ تا پیروزی را سر میدادند، بخشنامه‌ای محرمانه برای عده‌ای از مسئولان درجه اول سیاسی و مذهبی و نظامی رژیم فرستاد و آنانرا به تشکیل جلسه‌ای برای تفهیم موجبات قبول قطعنامه آتش‌بس شورای امنیت از جانب ایران فرا خواند. در این بخشنامه آمده بود «مسئولین نظامی ما اعم از ارتش و سپاه که خبرگان جنگ میباشند صریحاً اعتراف میکنند که ارتش اسلام به این زودبیا هیچ پیروزی بدست نخواهد آورد، و از این پس جنگ را مطلقاً به صلاح کشور نمیدانند و با قاطعیت میگویند که یک دهم سلاحهائی را که استکبار شرق و غرب در اختیار صدام گذاشته‌اند بهیچوجه و با هیچ قیمتی نمیشود در جهان تهیه کرد. در این باره فرمانده سپاه پاسداران در نامه‌ای به من نوشته است: «تا پنج سال دیگر ما هیچ پیروزی نخواهیم داشت، ولی ممکن است در صورت داشتن وسایلی که در طول این پنج سال بدست میآوریم قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم. بعد از پایان سال ۷۱ اگر ما دارای ۳۵۰ تیپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلیکوپتر و قدرت ساختن مقدار قابل توجهی از سلاح‌های لیزر و اتمی که از ضرورتهای جنگ در آن موقع است داشته باشیم میتوان به امید خدا عملیات آفندی داشته باشیم، و البته امریکا را هم باید از خلیج فارس بیرون کنیم والا موفق نخواهیم بود. این فرمانده مهمترین قسمت موفقیت طرح خود را تهیه بموقع بودجه و امکانات دانسته است و آورده است که بعید بنظر میرسد دولت و ستاد فرماندهی کل قوا بتوانند به تعهد خود عمل کنند. البته با ذکر این مطالب میگوید باید باز هم جنگید که این دیگر شعاری بیش نیست.

در همین مورد آقای نخست‌وزیر از قول وزیر اقتصاد و بودجه وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده‌اند و مسئولین جنگ میگویند تنها

سلاح‌هایی که در شکست‌های اخیر از دست داده‌ایم به اندازه تمام بودجه‌ای است که برای سپاه و ارتش در سال جاری در نظر گرفته شده بود. در عین حال مسئولین سیاسی میگویند از آنجا که مردم فهمیده‌اند پیروزی سریعی بدست نمی‌آید شوق رفتن به جبهه در آنها کم شده است. شما عزیزان از هر کس بهتر میدانید که این تصمیم برای من چون زهر کشنده است، ولی برای صیانت از اسلام و حفاظت از جمهوری اسلامی اگر آبرویی داشته باشم خرج میکنم. بدین جهت دستور داده‌ام جلسه‌ای تشکیل گردد تا موجبات قبول آتش‌بس را به مردم تفهیم نمایند...»
روح‌الله الموسوی الخمينی

مراجعه به آراء عمومی

پیشنهاد مراجعه به آراء عمومی با نظارت بین‌المللی برای تعیین نظر ملت ایران در مورد حکومت خود پیشنهادی بود که سالها پیش از آنکه از جانب مخالفان امروزی رژیم حاکم بر ایران مطرح شود، از جانب خود آیت‌الله خمینی در زمان جنگ ایران و عراق، در اسفندماه ۱۳۵۹ در جمع اعضای هیأت بین‌المللی بررسی‌کننده جنگ که همراه با دبیر کل کنفرانس اسلامی در جماران به دیدار او رفته بودند مطرح شد. در این دیدار خمینی پیشنهاد کرد که «اگر دنیا راست میگوید که ملت‌ها باید حکومت کنند و اگر صحیح میگویید که حقوق بشر باید مراعات شود، پس باید در این مورد به خود ملت‌ها رجوع کنید. ما حاضریم که شما در اینجا بیایید و رفراندوم کنید و اگر ملت ایران رئیس‌جمهور و مجلس خود را طرد کرد آنها کنار بروند و ملت خودش عمل کند، بشرط اینکه همین کار را در عراق نیز انجام دهید تا ببینید که مردم صدام حسین و حزب و مجلس حزبی او را قبول دارند یا ندارند، و اگر نداشته باشند صدام کنار برود».

یکربع قرن بعد از این پیشنهاد، محمود احمدی نژاد رئیس‌جمهوری رژیم، پا در جای پای ولی‌فقیه گذاشته و به نوبه خود پیشنهاد کرده است که در مورد فلسطین، تحت نظارت بین‌المللی از خود مردم فلسطین رفراندوم بعمل آید تا اراده ملی آنان در باره حکومتشان بطور روشن بیان شود. در حکومت آخوندان همواره تأکید شده است که هر آنچه «امام راحل» خواسته و گفته است برای همه آنان مورد قبول و لازم‌الاجرا است. در مراسم تدفین خمینی، حجة الاسلام علی خامنه‌ای در مقام رئیس‌جمهوری کشور به زعبی نخست‌وزیر سوریه که برای شرکت در این مراسم به تهران آمده بود، رسماً اظهار داشت که خود او و همه گردانندگان رژیم راه امام راحل را بطور دقیق ادامه خواهند داد. در مراسم چهلمین روز درگذشت همین امام، حجة الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی در مقام رئیس مجلس شورای اسلامی بنوبه خود تأکید کرد که رهنمودها و خط‌مشی‌های امام خمینی در آینده رهنمای قاطع همه ما خواهند بود، و در گشایش دوره گذشته مجلس شورای اسلامی، حجة الاسلام مهدی کروبی رئیس مجلس تصریح کرد که ما حتی یک وجب از راه امام خمینی منحرف نخواهیم شد.

مقام زن در جمهوری اسلامی

از مصاحبه خانم شیرین عبادی، وکیل دادگستری و برنده جایزه صلح نوبل، با مجله فرانسوی Elle، اول مه ۲۰۰۶ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۵)

«در جمهوری اسلامی ما مسئولیت قضائی یک زن ایرانی از سن ۹ سالگی او آغاز میشود. اگر دختر ده ساله‌ای مرتکب عملی شود که از نظر حکومت جرم تلقی میشود، قانون با او بهمان صورت رفتار میکند که با یک مرد ۴۰ ساله عمل میکند. همین چند ماه پیش دختر ۱۶ ساله‌ای در یکی از شهرهای شمالی ایران در ملاء عام به دار آویخته شد. البته افکار عمومی بین‌المللی در رابطه با چنین گزارشهایی از مبارزه ما برای برخورداری از حقوق بشر و از دموکراسی پشتیبانی میکند، ولی نه حکومت‌ها، زیرا حکومت‌ها منافع اقتصادی خودشان را بر هر چیز دیگر مقدم می‌شمارند.

از من می‌پرسند که آیا در برابر همه این بی‌عدالتی‌ها، هنوز جایی برای مایوس نشدن می‌بینم؟ ولی واقعیت این است که هیچکدام از ما حق مایوس شدن و دست کشیدن از مبارزه را نداریم. هرکدام از ما حال کسی را داریم که در اقیانوس بر کشتی سوار است و کشتی را آب گرفته است، بطوریکه اگر بهر قیمت که شده باشد به پیش نرود غرق خواهد شد. در چنین شرایطی هیچکس حق ترسیدن ندارد. مثلی فارسی است که کسی که می‌ترسد هر روز می‌میرد، اما آنکه نمی‌ترسد یکبار بیشتر نمی‌میرد.»

آزادی مطبوعات و «مقام معظم رهبری»

مهدی کروبی رئیس دوره ششم تقنینیه در مضامین شهربور ماه اخیر خود موضوع لطمه خوردن به آزادی انتخابات را در دوره هفتم مجلس شورای اسلامی در پیش کشیده است. برای توجه خاص ایشان باید بدیشان یادآوری شود که شرط اصلی آزادی انتخابات در یک کشور وجود دموکراسی در آن کشور است و شرط الزامی وجود دموکراسی در یک کشور آزادی مطبوعات است که از دیرباز رکن چهارم دموکراسی شناخته شده است. در آغاز کار دوره ششم تقنینیه، یعنی در هنگامیکه محمد خاتمی رئیس جمهوری کشور و مهدی کروبی رئیس مجلس شورای اسلامی آن بودند، نخستین لایحه‌ای که از جانب اکثریت موسوم به «اصلاح طلب» مطرح شد لایحه مطبوعات بود، و نخستین دستوری هم که از جانب «مقام معظم رهبری» به ریاست مجلس ابلاغ شد و از طرف ریاست مجلس بلافاصله به عنوان دستوری لازم‌الاجرا به اطلاع نمایندگان مجلس رسید دستور راکد گذاشتن قطعی این لایحه بود. آقای رئیس مجلس که حتماً میباید با قانون اساسی جمهوری اسلامی آشنایی کامل داشته باشد، میبایست از همانوقت دانسته باشد که با آنکه این قانون اساسی عملاً کلیه اختیارات حکومتی را حتی در حد عزل رئیس جمهوری به این «رهبر معظم» داده است، حق جلوگیری از بحث در باره لایحه مربوط به آزادی مطبوعات را نداده است، و نتیجه گرفته باشد که موضوع آزادی انتخابات از همان لحظه اطاعت بی‌قید و شرط ایشان از دستور غیرقانونی «مقام معظم رهبری» به رحمت الهی پیوسته است و دموکراسی عجیب‌الخلقه ما نیز همراه آن راه بهشت زهرا را در پیش گرفته است.

قوانین «ابدی و تغییر ناپذیر»

این فرضیه که قوانین تعیین شده در مذاهب قوانینی ابدی و تغییرناپذیرند که از جانب خداوند برای همه زمانها و همه مکانها وضع شده‌اند و بنابراین هیچ قانون وضع شده بشری نمیتواند جای آنها را بگیرد، فرضیه‌ای است که توسط کارگردانان خود این ادیان مطرح شده است و نه توسط خداوند، زیرا که محتویات کتابهای مقدس - و در درجه اول قرآن - درست نمایانگر واقعیتی خلاف آنند. این واقعیت این است که خود خداوند آدمیان را بصورتی آفریده است که نه تنها شرایط مکانی زندگی آنها، در مناطقی با اوضاع جغرافیائی و اقلیمی کاملاً متفاوت با یکدیگر، از سرزمینهای یخزده قطبی گرفته تا صحراهای سوزان استوایی، بکلی با یکدیگر اختلاف دارند، بلکه شرایط فکری و فرهنگی ساکنان هر یک از این مناطق نیز در طول زمان برحسب تجاربی که از نسلی به نسل دیگر به ارث میرسد پیوسته در حال تغییر و تحول هستند. در چنین شرایطی قوانین حاکم بر زندگی روزمره آنها نیز الزاماً دستخوش تغییر میشوند. فلان اسکیموی ساکن نواحی شمالی که قرن‌ها در داخل ایگلوهای خودش با پینه بالنها یا خوکهای قطبی گرم شده است، وقتی که از دستگاه شوفاژ الکتریکی و تلفن بیسیم برخوردار میشود خود بخود مسیر زندگی روزمره‌اش تغییر میکند و قوانین حاکم بر زندگی او نیز عوض میشوند. همین اسکیمو، وقتی که امکان آموزشی که از آن بی‌بهره بوده است در اختیارش گذاشته میشود، با پرسشهای تازه‌ای در مورد فرزندان‌ش روبرو میشود که نیاز به پاسخهایی تازه دارند. نه قوانین حاکم بر چنین فردی میتوانند قوانین ثابت و ابدی پدرانش باشند، و نه اصولاً قوانینی از قبیل نماز و روزه که در ارتباط با شرایط استوایی روزها و شبهای متعادل وضع شده‌اند میتوانند برای چنین کسی که طول روزها و شبهایش در عرض سال از صفر تا ۲۴ ساعت در نوسانند قابل اجرا باشند.

اگر خاخامها و کشیشها و مفتی‌ها به اقتضای منافی که دارند،

متوجه چنین ضرورت‌هایی نباشند، خداوندی که همه این مردمان به یکسان آفریده او و مشمول حمایت او هستند به همه اینها آگاه است، و به همین دلیل خود او پیش از همه، ضرورت تغییر قوانین حاکم بر زندگی بشری را، چه در ارتباط با مکان و چه در ارتباط با زمان مورد توجه قرار داده است، نه تنها در مورد برقراری آیین‌های توحیدی در جای آئین‌های اساطیری کهن، بلکه در مورد خود همین آیینهای توحیدی که قرآن بر اصالت هر سه آنها با قاطعیتی مشابه تأکید نهاده است: «برای موسی تورات را فرستادیم و او را به هدایت قوم بنی‌اسرائیل مأمور کردیم» (سجده، ۲۳). در این تورات، قوانینی معین به تفصیل آمده‌اند که یک کتاب کامل (سفر تثنیه) بدانها اختصاص یافته است. اگر میبایست این قوانین قوانینی ثابت و لایتغیر باقی بمانند، میبایست قوانین بعدی پیروان هر سه کتاب مقدس آئینهای توحیدی نیز برای همیشه همین قوانین باقی بمانند، در حالیکه عملاً همه آنها با گذشت زمان در حال تحول و تغییر بوده‌اند، و حتی عملاً متناقض یکدیگر بوده‌اند.

در مورد ازدواج و طلاق در تورات آمده است که «چون کسی زنی را به نکاح خود درآورده باشد، هر آنگاه که این زن دیگر در نظرش پسند نیاید طلاقنامه بنویسد و به دستش بدهد و از خانه خود بیرونش کند». ولی در همین مورد در انجیل از قول عیسی آمده است که مرد و زنی که با یکدیگر ازدواج میکنند دیگر دو نفر نیستند بلکه یک تن واحد هستند و هر کس که زن خود را به علتی جز زنا طلاق دهد خودش مرتکب زنا شده است، و باز ۶۰۰ سال بعد از آن، در قرآن در همین باره آمده است که مرد میتواند دو یا سه یا چهار زن بگیرد و در امر طلاق آنها نگران نباشد.

در مورد خوراکی‌های حرام و حلال، در تورات فهرستی طولانی از چهارپایان و ماهیان و پرندگان و حشرات که یهودیان حق خوردن آنها را دارند یا ندارند ارائه شده است. ولی در همین مورد در انجیل از زبان عیسی آمده است که «انسان از آنچه از راه دهان وارد درونش میشود و از راهی دیگر به مزبله ریخته میشود نجس نمیشود، بلکه از راه اندیشه پلید و سخن زشت و دروغ و فریبی که از درونش بیرون می‌آید نجس میشود. و تنها شش

قرن بعد، در قرآن در همین مورد دوباره فهرستی از خوارکی‌های حرام و حلال ارائه میشود که هرچند از فهرست تورات بسیار سبکتر است، ولی ناقض آشکار سخنان عیسی است. در مورد ختنه، تورات برای این موضوع چنان اهمیتی قائل شده است که در آن خداوند به پاداش ختنه شدن پسران قوم اسرائیل سرزمین کنعان (فلسطین) را یکجا به مالکیت ابدی به قوم یهود میبخشد، ولی در همین مورد در انجیل از قول عیسی آمده است که آنچه مهم است این نیست که فلان عضو بدن ختنه شده باشد، بلکه این است که در قلبت ختنه شده باشی، و در قرآن اصولاً به موضوع ختنه اشاره‌ای نمیشود. در مورد مجازات زنا، تورات مقرر داشته است که اگر زنی با مردی غیر از شوهرش همبستر شود، باید آن مرد و زن را به دروازه شهر ببرند و سنگسار کنند تا هر دوی آنها بمیرند. در انجیل در همین باره از قول عیسی آمده است که البته به حکم تورات عمل کنید، بشرط اینکه سنگ اول را کسی بیندازد که خودش زنا نکرده باشد، و در قرآن تصریح شده است که مرد و زن زناکار را به صد ضربه شلاق در حضور جمع مجازات باید کرد. در باره قصاص، در تورات آمده است که چشم بجای چشم و دندان بجای دندان و دست بجای دست و پا بجای پا، ولی در انجیل از زبان عیسی آمده است که انتقامجویی تنها حق خداوند است و او است که میباید سزای گناهکاران را بدهد و انسان حق قضاوت در باره انسان دیگر را ندارد، زیرا از این راه خودش همان کاری را انجام میدهد که دیگران را بخاطر آن محکوم کرده است. بعداً در همین زمینه دوباره در قرآن گفته میشود که مرد آزاد را در مقابل مرد آزاد و بنده را در مقابل بنده و زن را در مقابل زن میباید قصاص کرد. شراب در آیین‌های یهود و مسیحیت محار ششناخته شده است و در اسلام حرام. موسیقی در آیین یهود پذیرفته شده است و در آئین مسیحی بصورت جزو جدائی‌ناپذیری از مراسم کلیسایی درآمده و جنبه مقدس یافته است، ولی در اسلام ممنوع شده است. تصویرسازی در دو آیین یهودیت و

اسلام ممنوع شده ولی در جهان مسیحیت یکی از ارکان کار کلیسا قرار گرفته است.

همه این واقعیت‌ها بر این نکته تأکید می‌گذارند که آن بخش از قوانین کتابهای مقدس که به زندگانی مادی و به مسائل روزمره پیروان آنها مربوط میشود بیش از هر چیز در ارتباط با شرایط زمانی و مکانی و فرهنگی مردمی که آیین‌های مربوط بدین کتابها در آنجا پا گرفته‌اند ابلاغ شده‌اند و به اقتضای تحولات اجتماعی بعدی همین اقوام و دیگر مردمی که به آیین‌های مربوطه گرویده‌اند قابل تغییرند. آمدن پیامبرانی مختلف، هر کدام با قوانینی خاص، خودبخود این معنی را دارد که قوانینی که فی‌المثل برای قوم یهود در سه هزار سال پیش در سرزمین فلسطین ابلاغ شده‌اند، جوابگوی مسیحیتی که در دو هزار سال پیش در امپراتوری روم گسترش یافته است نبوده و نیاز به تغییر و تبدیلهائی اساسی داشته‌اند و به همین سان قوانین ابلاغ شده سه هزار ساله و دو هزار ساله جهان‌های یهودی و مسیحی جوابگوی اسلامی که در ۱۴۰۰ سال پیش در عربستان پا به وجود گذاشت نبوده‌اند و در این مورد نیاز به تغییر و تبدیلهائی بنیادی داشته‌اند که به فرمان و با اجازه خدایی واحد، بدست پیامبران اولوالعزم ارسالی او در قوانین مربوط به زندگانی این جهانی آفریدگان او روی داده است، اگر از زمان معینی به بعد، در به روی هرگونه تغییر و تحولی در همین قوانین بکلی بسته شود و جهان پهناور اسلامی در چهارده قرن بعد از آن درست در همان شرایطی به زندگی روزمره خود ادامه دهد که مردم عربستان عصر جاهلیت و صدر اسلامی با آن میزیستند تمام ساختار مذهبی آیینهای توحیدی بر هم میریزد.

فراموش نکنیم که حتی در سالهای خود پیامبر اسلام نیز چندین بار قوانینی که توسط او ابلاغ شده بودند نقض شدند تا قوانینی دیگر بجای آنها گذاشته شوند. در این باره در خود قرآن آمده است که: «وقتیکه آیه‌ای را نسخ میکنیم برای این است که آیه‌ای نیکوتر از آن یا همانند آنرا بجای آن بیاوریم» (بقره، ۱۰۰ و ۱۰۶؛ نحل، ۱۰۳).

آیه‌ای از سوره بقره حکایت از این دارد که دستور قبلی دائر بر منع نزدیکی مردان با زنانشان در دوران روزه ماه رمضان از جانب آنان رعایت نشده، ولی خود خداوند ایشان را از بابت این گناه بخشیده و دوباره این اجازه را بدانان داده است: «خداوند میدانست که شما به راه ضلالت خواهید رفت، بدین جهت به سوی شما باز آمده و شما را بخشیده است و اجازه داده است تا در شبی که بدنبال روزه روزانه شما می‌آید با زنانتان نزدیکی کنید» (بقره، ۱۸۷).

در موردی دیگر، آیه‌ای از قرآن مقرر میدارد که کسانی که خواهان گفتگویی خصوصی با محمد باشند قبلاً مبلغی از این بابت بپردازند تا از این راه کمکی به اعاشه پیامبر شده باشد: «ای گروه مؤمنان، آنگاه که خواهان نجوایی با رسول خود باشید، پیش از آن صدقه‌ای به نزد او فرستید که خیر شما در آن است» (مجادله، ۱۲). به خود پیامبر نیز دستور داده میشود که «از آنان صدقه بطلب تا بقیه اموالشان را بدان تطهیر کنی» (توبه، ۱۰۳). با همه اینها، این کسان از پرداخت چنین پولی سر باز میزنند. در نتیجه آیه دیگری ابلاغ میشود که آنانرا از این پرداخت معاف میکند: «آیا از اینکه پیش از گفتگوی خصوصی خود با پیامبر صدقه‌ای بپردازید اکراه دارید؟ در این صورت خداوند توبه شما را از این بابت میپذیرد بشرط آنکه شما نیز از راه نماز و صدقه در راه خیر و فرمانبرداری از خدا و از پیامبرش این خطا را جبران کنید» (مجادله، ۱۳).

وقتی که واقعتهای چند هزار ساله هر سه آئین توحیدی، به همین روشنی حاکی از تغییر و تبدیلهای پیگیر در قوانین روزمره هستند، و وقتی که در هیچ جای خود قرآن سخنی از ثابت بودن و ابدی بودن این دسته از قوانین نرفته است، بچه دلیل میباید بر قوانین معینی، در شرایطی که اجرای آنها منطبق با شرایط زمانی و مکانی جامعه بشری نیست، همچنان بصورت تغییرناپذیر و لازم‌الاجرا تأکید گذاشته شود، در حالیکه عدم اجرای عملی قوانین دیگری که میباید به همین اندازه ثابت و تغییرناپذیر باشند، نادیده گرفته میشود؟

در هر سه کتاب مقدس تورات و انجیل و قرآن، بر مشروعیت برده‌داری تأکید گذاشته شده است. با وجود این، امروزه نه تنها در جهان یهودی و مسیحی، همانند کشورهای بودایی و برهمایی و دیگر مذاهب غیرتوحیدی، سخنی از قانونی بودن برده‌داری بمیان نمی‌آید، بلکه در هیچ جای خود جهان اسلام نیز، حتی در افراطی‌ترین گرایشهای آن، کسی اجازه برده داشتن را ندارد، همچنانکه نه تنها در سرتاسر جهان مسیحیت، بلکه در جهان یهود نیز که همه تورات آن بر قانون سنگسار تکیه دارد، حتی صحبتی از اجرای چنین قانونی بمیان نمی‌آید، در میان ۵۴ کشور اسلامی نیز جز در سه چهارم تا از آنها در هیچ کشور چنین قانونی جایی ندارد، زیرا قانون سنگسار نیز مانند قانون برده‌داری، از قوانینی است که بشریت جهان هزاره سوم آنرا بهیچ صورت نمیپذیرد ولو آنکه این قانون همچنان در کتابهای مذهبی جای خود را داشته باشد.

واتیکان دوم

بن شیخ، مفتی پیشین مسلمانان شهر مارسلی و رئیس کنونی انستیتوی عالی دانشهای اسلامی Institut Supérieur des Sciences islamiques (ISSI) یکی از پیشروترین متفکران معاصر جهان اسلام است. وی اخیراً در مصاحبه مبسوطی با روزنامه فرانسوی Le Monde برداشتهای خود را از آن نوع اسلامی که میباید امروز به خود مسلمانان و غیرمسلمانان جهان ارائه شود مطرح کرد که عنوان اصلی آن این بود: «کسانی که نه اسلام را درک میکنند و نه آزادی را»، و عنوان تکمیلی آن: «اگر مسلمانان از میراث فرهنگی و معنوی خودشان واقعاً آگاه بودند در ماجرای کاریکاتورهای محمد واکنشی غیر از آنکه نشان دادند نشان میدادند».

به تعبیر وی اسلام فقط یک قرآن دارد، ولی در عین حال شمار بسیاری تعبیر و تفسیر که برحسب شرایط زمانی و مکانی و شرایط طبقاتی و درجه تمدن جوامع مختلف فرق میکنند. این تعدد تفسیرها هم میتواند یک عامل تحرک و تحول باشد و هم میتواند در صورت تحمیل هر کدام از آنها تبدیل به یک عامل رکود و جمود گردد، و اتفاقاً امروزه ما دست به گریبان با گروههایی هستیم که میخواهند یک تعبیر واحد و همگانی و در عین حال بنیادگرا و واپسگرا از متون قرآنی را به زور به ما تحمیل کنند. اشاره من در این مورد به گروههای وهابی یا سلفی است که معتقدند میباید تمامی حرکات روزانه پیامبر بدون تغییر و تبدیل حتی یک میلیمتر از جانب عموم مسلمانان به اجرا گذاشته شود. ولی واقعیت این است که پیامبر مثل همه دیگر مردم زمان خود در شرایط معینی زندگی میکرد که منطقی نیست عیناً به قرنهای دیگر و به سرزمینهای دیگر نیز انتقال داده شوند، یعنی همان لباسها، همان غذاها، همان سلیقهها و ذوقهای قرن اول اسلامی عربستان به قرن بیست و یکم و به کشورها و قارههایی با شرایط جغرافیایی متفاوت تحمیل شود. چنین تقلید کورکورانه، یک عامل اساسی به حاشیه راندن اسلام در دنیای مدرن است.

حقیقت این است که محمد حتی در دوران خودش هم هیچوقت از مسلمانان نخواست به صورت حاشیه‌ای زندگی کنند. پیروی از ارزشهای اسلامی این معنی را ندارد که مسلمانان به شیوه زندگی قرن اول هجری بازگردانده شوند، بلکه این معنی را دارد که ارزشهای معنوی آنها با شرایط مادی دنیای حاضر تطبیق داده شوند.

فقه‌های مسلمانی که در زبان کشتارهای جنایتکارانه به نام مذهب را رد میکنند ولی در باره آن اصول و فروع فقهی که این جنایات را باعث میشوند چیزی نمیگویند ریاکارانی بیش نیستند، زیرا وظیفه واقعی انسان استفاده از این فرصت برای بیرون آوردن حقوق اسلامی از انجماد و از رکود است. آنچه اکنون انجام میگیرد بیابانی کردن (bedouinisation) زندگی قرن بیست و یکمی ما و به مسخره گرفتن شعور اسلامی ما است.

برداشت‌های مترقی بن شیخ در این راستا برداشتهایی تکررناسه نیست. یک نشریه فرانسوی معروف دیگر، Nouvel Observateur، در شماره ۸ مارس ۲۰۰۶ خود در مصاحبه‌ای با عبدالوهاب مدب نویسنده و شاعر و متفکر الجزائری که در دانشگاه نانتر پاریس تدریس میکند در همین زمینه از قول او مینویسد:

«علی عبدالرازق متفکر مصری در سال ۱۹۲۵ کتابی بنام «اسلام و مبانی قدرت» منتشر کرد که در آن نشان میداد ضابطه «حکومت اسلامی» هیچوقت وجود واقعی نداشته است، زیرا خلافت‌های اموی و عباسی حتی در بهترین دورانهای خود هیچ فرم حکومتی تازه‌ای را بوجود نیاوردند، بلکه فقط از سیستم‌های حکومتی ایران ساسانی و بیزانس تقلید کردند که کارآمدی خودشان را نشان داده بودند. مسلمانان امروزی نیز میباید سیستم حکومتی خودشان را با الهام از سیستم‌های موفق دنیای نو، یعنی سیستم‌های غربی زاده شده از عصر روشنگری تطبیق دهند.

عبدالرازق همچنین تذکر میدهد که آنچه در آزمایش پیامبرانه محمد اهمیت بنیادی داشته بسیار بیش از رهبری نظامی و سیاسی رهبری معنوی

و اخلاقی بوده است، زیرا به گفته او «پیام اسلام یک پیام آسمانی است و نه یک پیام سیاسی، و اسلام یک آیین است و نه یک دولت. آنچه اکنون ضروری است ساختن یک حکومت قانون براساس نیازهای مدرن جدا از معنویت مذهبی است».

پیام روشنگرانه طه حسین، اندیشمند و جهان‌بین نابینای بزرگ عصر ما، پیامی درست در همین راستا بود، یعنی پیام مثبت جانبداری از فرهنگ پیشرفته غربی که از عصر روشنگری مایه می‌گرفت. اگر این پیام در دنیای اسلامی چنانکه باید شنیده نشد بخاطر عدم جرئت نواندیشان به شکل دادن نهضتی روشنگرانه در دنیای اسلام بود که سابقه‌ای برای آن وجود نداشت. خودکامگی، تعصب، عدم توسعه، فقدان یک قرارداد اجتماعی، فقر اقتصادی، واپسگرایی، اصلاح‌طلبان را از این ترسانید که به تندروی در زمینه بازسازی فرهنگی جهان مسلمان متهم شوند. عامل دیگر، گرایش‌های ضد غربی به عنوان زیربنای ایدئولوژیک سال‌های ۱۹۲۰ بود که اصلاح‌طلبان را وامیداشت تا در عین نفوذ خارجی، رادیکالیسم بیشتری را در ساختار اجتماعی پیشنهاد کنند.

بدین ترتیب فرصت مساعدی برای بازسازی ضروری جهان مسلمان از جانب طرفداران نهضت روشنگری از دست داده شد، و این خود آنها بودند که به استقبال شکست رفتند.

تلاش برای رفرم اسلام و بخصوص حقوق اسلامی از مسیر کوشش برای بازخوانی متون مقدس در تطبیق آنها با خرد و منطق مدرن، و امکان دادن به یک فرد مسلمان از برخورداری از مزایای زندگی امروزی جهان بشریت می‌گذرد. اگر این بازخوانی عملی نشود راهی بجز جدایی کامل دین از سیاست باقی نمی‌ماند. فراموش نکنیم که در دنیای مسیحیت، اروپا برای تحول ضروری خود در انتظار «واتیکان دوم»^۱ نماند. دنیای مسلمان نیز از

۱ - برای آگاهی بیشتر خوانندگانی که ممکن است با مفهوم واتیکان دوم آشنا نباشند، توضیح داده میشود که «واتیکان دوم» بیست و یکمین شورا از شوراهای مذهبی بزرگ کلیسای کاتولیک از سال ۳۲۵ مسیحی تا امروز است که هرکدام از آنها برحسب محلی

این قاعده مستثنی نیست: یا پا به پای قرن خودش پیش می‌رود، یا از کاروان جامعه مدرن جدا می‌شود و بیرون از آن میماند. امروزه مسلم شده است که اسلام نمیتواند در مالکیت انحصاری یک گروه یا یک مجتمع از دولتهایی باقی بماند که میخواهند انحصار تغییر و تعبیر آنرا داشته باشند. دینی که ادعای جهانی بودن را دارد میباید خواه ناخواه بپذیرد که به بحث و انتقاد نیز گرفته شود، نه اینکه برخی از ارزشهای یک حقوق بین‌المللی را قبول کند و بعضی دیگر از آنها را کنار بگذارد. «مجاهد اسلامی» امروز دیگر آن قهرمانی که دیروز میتوانست باشد نیست، بلکه یک مأمور ثبت و ضبط نابسامانی‌هایی است که در این راستا به بار آمده است. عربستان سعودی خودش از دردسرهای طریقت وهابی که آیین رسمی او است صدمه بسیار دیده است. بهمین جهت جوانان این کشور که در بیرون از کشورشان تحصیل میکنند بهتر از هر کس به فاجعه‌ای که برداشتهای قضائی خشک و منجمد و آدمکش واپسگرایی اسلامی به بار آورده است پی می‌برند».

در ارتباط با همین برداشت است که میباید از Davos بین‌المللی سال جاری نیز نام برد. این همایش در روزهای ۱۱ تا ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۵ با شرکت ۵,۰۰۰ نفر از نمایندگان مذاهب مختلف جهان (مسلمان مراکشی و عراقی و سعودی، خاخام‌های اعظم یهود، کاردینال‌های کاتولیک، پاستورهای پروتستان و کاهن‌های بودائی و تائوئی) در شهر لیون فرانسه برگزار شد.

که در آن برگزاری شده است نامیده میشود (قسطنطنیه اول و دوم و سوم و چهارم، لاتران‌های اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم، لیون‌های اول و دوم، فلورانس، ترانت، کنستانس، واتیکان اول، واتیکان دوم). واتیکان اخیر که آخرین آنها است از سال ۱۹۶۲ تا سال ۱۹۶۵ یکسره در رم مشغول کار بود و نخستین شورای کلیسایی است که در آن حکم محکومیتی صادر نشده است. در این شورا دو پاپ (جووانی بیست و سوم، در گذشته در ۱۹۶۳، و پل ششم، در گذشته در ۱۹۷۸) و ۲,۰۰۰ عضو شورا (کارشناسان مذهبی و ناظران غیر کاتولیک) شرکت داشته‌اند. ترازنامه نهائی شورا ۹ بخش ارتباطات جمعی، کلیساهای کاتولیک شرقی، فرماسیون کشیش‌ها، فعالیت‌های میسیونری کلیسا، گفتگوی بین کلیساهای، گفتگوی بین مذاهب، آزادی مذهبی در راستای حقوق بشر، گفتگو با لامذهب‌ها، مقام زنان در ساختار کلیسایی را شامل میشود.

در این مراسم هر یک از این گروهها طبق سنن مذهبی خودشان در دو محل مختلف شهر نیایش کردند. سپس کاردینال لیون و آندرا ریکاردی بنیانگذار این گردهمائی پیام مشترکی را که قبلاً به امضای کلیه نمایندگان مذاهب شرکت کننده رسیده بود با این مضمون قرائت کردند که: «دنیا از زیستن در ترس خسته شده است. مذاهب هیچکدام خواهان جنگ یا خواهان تروریسم نیستند، و کسانی که از نام خدا برای مشروعیت دادن به خشونت بهره‌گیری میکنند دشمن مذاهبند، زیرا آنها را به زشتی میکشاند. واقعیت جهانی این است که هیچ جنگی، در هیچ صورتی، مقدس نیست».

مقامات مسلمان بالاتفاق هرگونه تروریسم بنام اسلام را محکوم کردند و عزالدین ابراهیم از امارات متحده عربی به نمایندگی از جانب همه آنها گفت که تروریسم مخالف با تمدن، مخالف با اخلاق و مخالف با حقوق و انسانیت اسلامی است. بدین ترتیب تشکیل یک جبهه مشترک از میانه‌روهای سه آیین مسیحی، یهودی و اسلام که بطور سنتی خشونت از میان آنها برمیخیزد، تنها پاسخ واقع‌بینانه به افراط‌گرایی‌های مذهبی شناخته شد.

یکی از حاضران ایرانی همایش متذکر شد که حقاً میباید میان بخش تاریخی قرآن که تحول‌پذیر است با بخش بنیادی و غیرقابل تغییر آن تفاوت گذاشته شود. آندرا ریکاردی بنیانگذار همایش نیز یادآوری کرد که یک اسلام انحصاری سبز یا سیاه یا قرمز وجود ندارد، و تنها راه‌هایی از این مشکل از میان بردن رادیکالیسم‌های مذهبی است که عمدتاً از فقر سرچشمه میگیرند.

اندکی پیش از آن، ژان پل دوم در زادگاه سن فرانسوا داسیز (ریمینی) در ایتالیا از مسئولان همه مذاهب خواسته بود که از راه گفتگو با یکدیگر و شناختن و بازشناختن یکدیگر راه را بر جدائیها ببندند. خود پاپ به عنوان نخستین تلاش در این راه، در باره جنایتهایی که جهان مسیحیت در طول دو هزار سال مرتکب شده است از خداوند و از قربانیان این جنایتها بخشش طلبیده بود. به عنوان بارزترین نمونه‌های این جنایات، وی از سوزاندن

متهمان به ارتداد یا به جادوگری، جنگهای صلیبی، شیوه‌های اقرارگیری دیوانهای تفتیش عقاید (انکیزیسیون)، تکفیرها و سرکوبگریها و جنگهای مذهبی، موافقت با خرید و فروش بردگان از جانب کلیسا، تحمیل مسیحیت به بومیان قاره نو، مبارزه با احترام به حقوق بشر و فرهنگهای خاص پیروان سایر مذاهب و تبعیض‌های مختلف در مورد زنان و در مورد نژادها و قومیت‌های مختلف نام برد.

در این مقاله به بررسی اندیشه‌های قاسم امین در مورد حقوق زنان و حقوق بشر می‌پردازیم.

متفکر و شاعر الجزایری در جای دیگر از همین مصاحبه خود می‌گوید: «قاسم امین از شاگردان محمد عبده در سالهای ۱۸۹۸ و ۱۹۰۰ دو رساله چاپ کرد که در آنها شدیداً از تساوی حقوق زنان و مردان و لزوم شرکت زنان در نهادهای آموزشی دفاع کرده و اظهار نظر کرده بود که تأمین حقوق انسانی و اخلاقی زنان ایجاب میکند که از قید حجاب آزاد و مانند هر انسان آزاد دیگر از مواهب آزادی و مساوات حقوقی برخوردار باشند.

در این مقاله به بررسی اندیشه‌های قاسم امین در مورد حقوق زنان و حقوق بشر می‌پردازیم.

اندیشمند معاصر دیگری به نام بن نبی که او نیز الجزایری است، در اشاره به ضرورت رفرم اسلامی در مجله *Nouvel Observateur* مینویسد: «بیجهت خودمان را گول نزنیم. دنیای غرب ما را با همان ضابطه‌ای مستعمره کرد که ما ۱۴۰۰ سال پیش دیگران را مستعمره کرده بودیم. نمیتوان با پیروی از منطق یک بام و دو هوا یک استعمار را نفی کرد ولی استعمار دیگر را مجاز دانست. این واقعیت را نیز نمی‌باید از یاد ببریم که اگر ما مستعمره جهان غرب شدیم برای این بود که خودمان در عالم رکود و انجماد استعمارپذیر (Colonisable) شده بودیم. پیش از آنکه دیگران را مسئول مطلق بدانیم، عیب کار را در درون خودمان بجوییم.»

حقوق زن: مسئله یک apartheid

پس از نقل مصاحبه جالب بن شیخ مفتی پیشین مسلمانان شهر مارسلی و رئیس کنونی انستیتوی عالی دانشهای اسلامی (ISSI) بنا روزنامه فرانسوی Le Monde، مطلب کنونی بخش دیگری از یک مصاحبه دیگر این صاحب‌نظر با همین روزنامه است که به یکی از مهمترین مسائل جاری جهان اسلام اختصاص یافته است. بهتر است این واقعیت را از زبان خود او بخوانید:

«مسئله زنان یکی از نقطه‌های اصلی برخورد جهان اسلام با دنیای غرب است، زیرا اسلام که در بسیاری از جنبه‌ها ناگزیر به قبول تجدد شده است، این مسئله را بصورت یک مقاومت هویتی برای خود درآورده است. ولی واقعیت عملی این است که پایین آوردن زن مسلمان به مقامی پایین‌تر از مرد نه تنها تمامی دنیای مسلمان را از برخورداری از استعدادها و نیروهای سازندگی نیمی از جمعیت خود محروم میکند، بلکه پرورش نیم دیگر همین جمعیت را نیز به مادرانی بی‌سواد و بی‌هویت وامیگذارد. پسرانی که در چنین محیطی پرورش می‌یابند یا بکلی بی‌شخصیت وارد جامعه میشوند یا پرخاشجو و خشن، و در هیچیک از این دو حال جایی در یک جامعه آزاد و مرفعی ندارند.»

تا چندی پیش «شریعت» کفار و بندگان و زنان را بطور دسته‌جمعی مشمول این موضع «انسانهای درجه دوم» میکرد، همچنانکه الغاء برده‌داری امری تقریباً تصورناپذیر جلوه داده میشد، زیرا مخالف با آن واقعیتی بشمار می‌آمد که خداوند در کتاب‌های مقدس خود آنرا جایز دانسته بود. لغو موضع درجه دوم زن نیز مخالف با یک الزام اسلامی به حساب می‌آید، با اینوصف امروزه برده‌داری از نظر حقوقی در سراسر جهان اسلام ممنوع شناخته شده است و همگی کشورهای اسلامی نیز بر این امر صحه نهاده‌اند.

در جهان اسلامی امروز، موضع زن یک «مسئله» جنبی نیست، یک مسئله اصلی است، زیرا حکم یکنوع apartheid تمام و کمال را دارد. تا زمانی

که این تبعیض‌ها ادامه داشته باشند هویت مدنی جهان اسلام نمیتواند هویتی واقعی باشد.»

با اینهمه، فراموش نباید کرد که این منطق، با همه اصالت آن، منطق مورد قبول جمهوری ولایت مطلقه فقیه نیست، در صورتیکه این جمهوری از یکطرف مستقیماً با عرش الهی در ارتباط است، و از طرف دیگر تصمیماتش با اطلاع و تصویب امام زمان اتخاذ و ابلاغ میشوند. و برخی از تصمیماتی که در این راستا اتخاذ شده‌اند چنینند:

— «قاضی در اسلام باید در کمال عقل باشد و عادل باشد و حلال‌زاده باشد و زن نباشد.» (خمینی، کشف الاسرار، ص ۲۹۸).

«گشودن مبحثی بنام حقوق زن یک پدیده غربی ناشی از یک بینش غیرتوحیدی است که متأسفانه به جامعه ما نیز رسوخ کرده است. این پدیده نشانی از یک عارضه و بیماری فرهنگ غیرتوحیدی است»^۱.

«زنان باید از تفکرهای سنتی در مورد حقوق زن و مرد پرهیز کنند، زیرا این امر به عهده روحانیون و آگاهان مذهبی است نه با خود آنها»^۲.

«در پی اظهار نظر آیت‌الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی اسلامی کشور در خطبه نماز جمعه شهر یور ۱۳۶۳ که گفته بود «وظیفه زن در اسلام این است که گنیز مرد باشد»، خانم گوهرالشریعه دستغیب دختر آیت‌الله شهید محراب دستغیب شیرازی و نماینده مجلس شورای اسلامی در اعتراض به «آنهاییکه زن را در اسلام برده میدانند» بطور غیرمستقیم از آیت‌الله اردبیلی دعوت کرد که از سخنانش پوزش بخواهد، اما آیت‌الله گفت: گفتن حقیقت که عذرخواهی ندارد»^۳.

«در آغاز سال انقلاب (۱۳۵۷) بیش از یکصد و بیست هزار زن در خدمات عمومی مشغول کار بودند که ۳۱۶ نفر از آنها در دستگاه قضائی و

۱ - از مقاله «شناختی از اسلام راستین»، نوشته دکتر فرشته هاشمی، نقل از مجله «زن روز»، تهران، ۲۹ دی ۱۳۵۸

۲ - رئیس دانشگاه «الزهر»، در سمینار زن در اسلام، ۱۶ فروردین ۱۳۶۲

۳ - از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۰ آبان ۱۳۶۳

۱,۷۰۰ نفر در سازمانهای آموزش عالی کار میکردند. پس از روی کار آمدن خمینی، خدمت در مراکز متعددی از قبیل ارتش، پلیس، وزارت امور خارجه، قضاوت، سازمانهای ایالتی برای بانوان بکلی ممنوع شد، و در بخشهای دیگر نیز، اینان ناگزیر شدند به اشتغال در کارهای فرعی، و فقط در تماس با زنان دیگر، اکتفا کنند. جدایی زن و مرد در امور آموزشی، لغو قوانین حمایت خانواده، رسمیت صیغه شرعی، قوانین قصاص و سنگسار زنان زناکار و غیره، بدتر از همه الزام داشتن حجاب، از الزامات قاطع شناخته شدند».

صاحب الزمان در سازمان ملل متحد

روز هشتم اکتبر گذشته دولت جمهوری اسلامی سفیر دولت دانمارک در تهران را احضار کرد و از طریق او اعتراض شدید خود را نسبت به کاریکاتوری که بار دیگر توسط یک روزنامه دانمارکی از پیامبر اسلام چاپ شده بود به دولت این کشور ابلاغ کرد، و طبق معمول، بار دیگر از جانب رئیس دولت دانمارک ضمن اظهار تأسف پاسخ شنید که در یک دموکراسی دولت نمیتواند مطبوعات را سانسور کند.

اعتراض وزارت امور خارجه ایران بر این اصل دور میزد که با انتشار اینگونه مطالب به مقدسات «جامعه یک و نیم میلیارد نفری» مسلمانان جهان توهین میشود، ولی این اعتراض از جانب کشوری صورت می گرفت که سالهاست خودش بیشتر از یک نشریه متعلق به کشوری نامسلمان معتقدات مذهبی جامعه مسلمانان جهان را دست انداخته است.

محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران، در سخنرانی خود در جلسه عمومی سازمان ملل متحد (۱۹ سپتامبر ۲۰۰۶) خطاب به نمایندگان بیش از شش میلیارد نفر مردم روی زمین، اظهار داشت: همه پیامبران الهی، از حضرت آدم ابوالبشر تا حضرت موسی و از حضرت موسی تا حضرت عیسی و از حضرت عیسی تا پیامبر اسلام حضرت محمد، بشر را به توحید، عدالت، برابری و محبت دعوت کرده اند» و افزود: «من با صدای بلند اعلام میکنم که امروز جهان ما نیازمند منجی بزرگی است بنام امام زمان که موعود همه امتها و برپا کننده عدالت و صلح و برادری خواهد بود، و از خدا میخواهم که این موعود امتها را هرچه زودتر بر بشریت عرضه دارد و ما را از تلاشگران ظهور او قرار دهد». بدین ترتیب رئیس جمهوری ولایت فقیه، نه تنها از پنج میلیارد نفر مردم غیرمسلمان جهان، بلکه از یک میلیارد و سیصد میلیون نفر مسلمانان آن نیز - که یک میلیارد و صد میلیون نفر از آنان بر آیین تسنن هستند، یعنی اصولاً وجود امام غایب را قبول ندارند تا ظهور دور یا نزدیک او را قبول داشته باشند - میخواهد که امام زمانی را که

در جهان تشیع اثنی عشری مظهر شمشیرکشی بیدریغ است بعنوان منجی خود بپذیرند و با پیروی از منطق تنها کشور روی زمین که خودش را کشور امام زمان میداند، به افسانه چاه جمکران او سر فرود آورند تا از آن صلح و برادری که نه در وجود خود این امام زمان و نه در کشور او نشانی از آن نمیتوان یافت برخوردار شوند.

وقتی که در خود جهان اسلام بدینسان به معتقدات مذهبی اکثریت عظیم آن توهین میشود، با کدام منطق از مطبوعات یک کشور دمکرات غیرمسلمان میتوان خواست که معتقدات مذهبی مسلمانان را مورد انتقادی که از نظر جمهوری اسلامی ایران توهین به امت اسلام تلقی میشود قرار ندهند؟

پس از هزار سال

سال‌های آغازین هزاره دوم یعنی درست هزار سال پیش از این، سال‌های رویدادهایی سازنده در همه شئون سیاسی و اجتماعی جهان اسلامی بود که حکایت از تمدنی فراگیر میکرد. در سال ۹۹۶ مسجد و دارالعلم بزرگ الازهر در شهر قاهره (که خودش در سال ۹۶۹ احداث شده بود) ساخته میشد. در سال ۹۸۷ مسجد جامع‌الکبیر قرطبه بصورت بزرگترین بنای اسلامی اندلس و اروپا بنیانگذاری میشد و در سال بعد از آن ساختمان رصدخانه بزرگ بغداد آغاز میشد. در سال ۹۸۳ نهضت فلسفی و علمی اخوان‌الصفا در بصره پا به وجود میگذاشت و در سال ۱۰۰۵ دارالحکمه قاهره بصورت یکی از فعال‌ترین مراکز تحقیقاتی جهان اسلام شروع به کار میکرد. دانشوران و پژوهشگرانی چون ابوعلی سینا و بیرونی دوران اوج شهرت خود را میگذرانیدند. جوهری «صحاح» معروف خویش را تألیف میکرد و ابوالعلاء معری در شام و ابن‌حزم در اندلس جهان اسلام را به ستایش خود برانگیخته بودند.

در سال‌های آغازین هزاره سوم از همه این جوش و خروش‌ها دیگر جز خاطره‌ای باقی نمانده است. از دیدگاه جغرافیایی جهان اسلام همان است که بود (به استثنای آنچه به اندلس مربوط میشود). ولی از دیدگاه‌های سیاسی، اجتماعی، علمی، اقتصادی، نظامی و تقریباً همه شئون دیگر، راهی دراز را پشت سر گذاشته است، زیرا دیگر نه نشانی از این شکوه سیاسی باقی مانده است، نه نشانی از این شکوه فرهنگی. آمدن امپراتوری جنگجوی عثمانی به میدان، جز قدرت نظامی برای جهان اسلام به‌مراه نیاورد، و از آنهم پس از شکست در جنگ دریایی «لیپانته» در سال ۱۵۷۱ و دو شکست در محاصره‌های شهر وین در سال‌های ۱۵۲۹ و ۱۶۸۳، دیگر اثری باقی نماند. در حال حاضر این جهان اسلامی، با همه سابقه درخشانش، با همه ثروت بی‌حسابش، با همه پشتوانه‌های استعداد مردمش، نه تنها دارای کمترین پیروزمندی در برابر جهان غرب نیست، بلکه هر چه هم که در کارنامه او

است انحطاطی پیگیر در همه زمینه‌ها است. از بیش از ۵۰۰ اختراع بزرگی که ساختار جهان نو را بکلی دگرگون کرده‌اند حتی یکی از آنها بدست یک مسلمان صورت نگرفته است. از صدها نوآوری پزشکی که از راه ریشه‌کن کردن اپیدمی‌هایی چون وبا و طاعون و سل و مالاریا، و ابداع واکسن و پنی‌سیلین، شمار جامعه بشری را از ۲ میلیارد نفر به ۶ میلیارد نفر رسانیده‌اند حتی یکی توسط مسلمانان انجام نیافته است. هیچیک از دستاوردهای فنی و صنعتی و تکنولوژیک امروزی نیز چون رادیو و تلویزیون و تلفن و بی‌سیم و فکس و اینترنت که برای مبارزه با غرب «منحط» مورد استفاده جامعه «مترقی و صالح» مسلمان قرار می‌گیرند نه بوسیله یک مخترع مسلمان اختراع شده‌اند، نه در یک کارخانه اسلامی ساخته شده‌اند.

در یکصد ساله اخیر که دنیای اسلام تماسی تقریباً مداوم با جهان پیشرفته غیرمسلمان - و عمدتاً مسیحی - داشته است، صاحب‌نظران بسیاری از جهان اسلام در نوشته‌ها و گفته‌های خود صحبت از بازگشت به دوران طلایی اسلام و بازیابی بهشت گمشده و مدینه فاضله آن کرده‌اند و میکنند، ولی این پرسش را بی‌پاسخ می‌گذارند که کدام فاجعه بی‌سابقه‌ای در هزار ساله گذشته برای این بخش بخصوص از جهان ما که جهان مسلمان نام دارد روی داده است که بر چهار پنجم غیرمسلمان این جهان روی نداده است؟ کدام زلزله‌ای اختصاصاً در این جهان اسلام اتفاق افتاده که در جهان کفار اتفاق نیفتاده است؟ کدام سیلی، طوفانی، آتشفشانی بدان هجوم آورده است که به دیگران هجوم نیاورده است؟ کدام وبا یا طاعونی مرگبارتر از همه طاعون‌ها و وبا‌های گذشته نصیب آن شده است که نصیب دیگران نشده است؟ کدام مغولان یا تاتاران خونریزی بدان یورش آورده‌اند که به دیگران یورش نیاورده‌اند؟ کدام جنگجویان آسمانی از مریخ یا از کرات دیگر بدان سرازیر شده‌اند که به جاهای دیگر سرازیر نشده‌اند؟

اگر هیچکدام از اینها در کار نبوده است، بی‌جهت گناه این انحطاط سراسری را به گردن دشمنان اسلام نگذاریم، زیرا اینها همان دشمنانی هستند که در دوران شکوه امپراتوری اسلام نیز وجود داشتند، ولی توانایی

عرض اندامی را نداشتند. بعد از آنهم از راه سحر و جادو و یا با کمک اجنه و شیاطین به میدان مبارزه با مسلمانان نیامدند، با همان شمشیری آمدند که خود مسلمانان پیروزیهای پیشین خود را مرهون آن بودند و اساساً آنرا جزو جدایی‌ناپذیر آیین خود شمرده بودند. اگر در این رویارویی کافران پیروز شدند برای این بود که این بار نامسلمان با شمشیرهایی برنده‌تر به میدان آمدند که در آغاز باروت و توپ و تفنگ و سپس تانک و هواپیما و بمب، و سرانجام موشک و بمب اتمی نام داشتند، و همه اینها از کارگاههایی بیرون آمدند که دانشگاه و لابراتوار نامیده میشدند، در حالیکه جهانگشایان اسلام یا همچنان همان علامت شمشیر را بر پرچم‌های خود حفظ کردند، یا همچون اخوان المسلمین آنرا مظهر وجودی خویش اعلام داشتند، و یا چون بنیادگرایان وهابی یا کارگردانان ولایت فقیه همچنان آنرا برای کشتار در دست بن‌لادن‌های هزاره سوم یا صاحب‌الزمانهای موعود ولایت مطلقه فقیه باقی گذاشتند. وقتی هم که سلطان سلیم عثمانی از فقهای خود پرسید که آیا شرعاً میتواند از این آلات حربیه کافران استفاده کند، بدین شرط بدان رضایت دادند که آن را تنها برای جنگ با خود این کافران بکار گیرد، و اتفاقاً اولین موردی که این سلاحها از جانب ارتش عثمانی بکار گرفته شد، در جنگ چالدران علیه سپاه دیگری از مسلمانان بود. بعداً نیز همین سلاحهای کافران برای مسلمانان باقی ماند که کشورهای مسلمان به قیمت دار و ندار خودشان آنها را از ایشان خریدند، تا این بار، چون در جنگ هشت ساله ایران و عراق آنها را برای کشتن هم‌مذهبان خودشان بکار برند، یا چون تروریست‌های القاعده زنان و کودکان بیگناه عراقی را با آنها به کام مرگ بفرستند.

در ادامه این مقاله به بررسی نقش سلاح در تاریخ اسلام خواهیم پرداخت.

این جهان اسلامی در حال حاضر مجتمعی از ۵۲ کشوری است که تمامی آنها عنوان «جهان سومی» دارند، و بسیاری از آنها تنها بعد از جنگ دوم جهانی بعنوان مملکت مستقل پا به وجود گذاشته‌اند، با یکی از بالاترین سطوح بیسوادی و یکی از پایین‌ترین سطوح درآمد سرانه سالانه (بجز

کشورهای نفتی که از درآمدی مصنوعی برخوردارند). آنجا که نسبت بیسوادی در کشورهای اروپای شمالی و غربی و سرزمینهایی چون زلند نو و استرالیا از ۴٪ فراتر نمی‌رود و در کشورهایی چون دانمارک و ژاپن مدت‌ها است به صفر رسیده است، این رقم در کشورهایی چون بنگلادش و پاکستان و سومالی ۶۲٪ تا ۷۵٪ است، و آنجا که کشورهایی چون سوئیس و ژاپن و اروپای غربی با نداشتن منابع نفتی درآمد سرانه سالانه‌ای میان ۴۲,۰۰۰ و ۳۰,۰۰۰ دلار دارند، درآمد سرانه سالانه کشورهای مسلمان غیرنفتی ۱۴۰ دلار تا ۵۴۰ دلار بیشتر نیست. تعداد دیپلمه‌های سالانه دو کشور بنگلادش و اندونزی (جمعاً شامل ۳۸۰ میلیون نفر جمعیت) معادل با شمار دیپلمه‌های دو کشور هلند و استرالیا (جمعاً با ۳۶ میلیون جمعیت) است. شمار کتابهایی که سالانه در کشور ۶ میلیون نفری دانمارک به چاپ می‌رسد از شمار کلیه کتابهای چاپ شده در اندونزی ۲۴۰ میلیون نفری بیشتر است. تیراژ روزانه یک روزنامه آساهی شیمبون ژاپن به تنهایی معادل تیراژ کلیه روزنامه‌های قاره افریقا و بخش بزرگی از مطبوعات روزانه تمامی جهان سوم است.

در جمع ۳۹۸ برنده جایزه نوبل بخش‌های فیزیک و شیمی و پزشکی و فیزیولوژی تنها یک دانشمند مسلمان وجود دارد که جایزه او نیز با دو فیزیکدان امریکایی تقسیم شده است. و همه اینها در شرایطی که در کتاب معروف «تاریخ علم» جرج سارتن دوران پیش از قرن دوازدهم مسیحی (قرن ششم هجری) اصولاً به دو عصر قبل و بعد از خيام، و تاریخ ادوار مختلف آن به عصر رازی، عصر خوارزمی و عصر ابن سینا طبقه‌بندی شده است.

بسیارند کسانی که استعمار جهان غرب را عامل این انحطاط معرفی می‌کنند. ولی اگر چنین باشد، این استعمار نیست که عامل انحطاط بوده است، بلکه انحطاط است که استعمار را به خانه خود دعوت کرده است.

اندیشه «تجدید خلافت اسلامی» که بن‌لادن در ارتباط با برداشتهای غرب‌ستیزانه خود و خمینی در ارتباط با Mein Kampf شیعه‌گرایانه خویش

مطرح کرده‌اند نه منطقی است و نه واقع‌بینانه است، زیرا این هر دو با اندیشه تجدید جهانگشایی اسلامی مربوط میشوند که در شرایط موجود جهان هزاره سوم اصولاً اندیشه‌ای خیالبافانه و تا حد زیادی ابلهانه است. عملیات انتحاری، هر اندازه هم که از روی ایمان و از خود گذشتگی انجام گیرد نمیتواند جای یک مبارزه واقعی را که در آن همه سلاح‌ها در دست جهان مرفقی است بگیرد. تنها کاری که میتواند بکند کشتارهایی است که عادتاً جهان غرب بدانها نام تروریسم میدهد، و چنین کشتارهایی اگر هم بتوانند غرب را فلج کنند، نمیتوانند دنیایی نو را بر روی ویرانه‌های دنیای کنونی بسازند، زیرا مسئله اصلی خراب کردن دنیای موجود نیست، جایگزین کردن آن با دنیای بهتری است که در حال حاضر مطلقاً چشم‌اندازی برای آن از جانب مسلمانان وجود ندارد. «طالبان سازی» (Talibanisation) افغانستان یا «جیش‌المهدی» سازی عراق هیچکدام سرمشق قابل ارائه و قابل قبولی برای جهان هزاره سوم نیستند و نمیتوانند باشند.

پایان سخن

روز ۲۸ مهرماه (۲۰ اکتبر) گذشته محمود احمدی نژاد، رئیس جمهوری ایران، طی مصاحبه با دانشجویان دانشگاه امام جعفر صادق از این واقعیت پرده برداشت که در هر چه که در دوران ریاست جمهوری خود از رؤسای جمهوری پیشین تحویل گرفته «ردپای مافیایی» یافته است. این رؤسای جمهوری در هشت ساله‌های پیش از احمدی نژاد محمد خاتمی و هاشمی رفسنجانی و علی خامنه‌ای بوده‌اند. احتمالاً خود آقای احمدی نژاد بی خبر نیست که میلیون‌ها زن و مرد ایرانی این ردپای مافیایی را در ریاست جمهوری شخص او نیز می‌بینند، و شاید بسیار کسان بر این واقعیت بسیار گسترده‌تر توجه داشته باشند که تاریخ ایران نه تنها ماه‌ها و سالها، بلکه قرن‌هاست همین ردپای مافیایی را در نزد روحانیت دروغینی دیده است که خدا و دین و ملت ایران را ابزار سلطه مافیایی نفرت‌انگیز خود قرار داده است.

دارالخلافه‌ای که در سالهای پایانی هزاره دوم بدست رئیس مافیایی بنام روح‌الله خمینی بنیانگذاری شد شایسته‌ترین وارث این نظام هزار و چهار صد ساله بود، زیرا بیش از همه پیشینیان خود بر زیربنای دروغ استوار شده بود. اگر در نزد گذشتگان گاه‌گاهی سخنی از روی صداقت گفته شده بود، این دارالخلافه بطور دربست دارالخلافه دروغ بود. رهبر کبیر انقلاب، اصولاً نظام الهی خود را بر بیش از یکصد دروغی بنیاد نهاد که در ۱۱۸ روزه نوفل لوشاتو تحویل مردم کشور خودش و تحویل رسانه‌های گروهی بین‌المللی داد، و بعداً در مدت ده سال رهبری مطلقه خویش بطور پیگیر بدین دروغ‌ها ادامه داد. خود او از همان آغاز آب پاکی را روی دست فریب‌خوردگان خویش ریخت و گفت: «ممکن است من دیروز حرفی را زده باشم و امروز حرف دیگری را بزنم و فردا هم حرف دیگری را. این معنی ندارد که بگویم

چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم» (در دیدار با فقها و حقوقدانان شورای نگهبان، ۲۰ آذر ۱۳۶۲).

بعد از درگذشت God-Father، وارثان کسی که مسئول مرگ صدها هزار ایرانی در جنگ هفت ساله‌ای فاجعه‌انگیز بود و حقاً میبایست بابت شکست بی‌افتخارش در این جنگی که او را به نوشیدن جام زهر واداشت محاکمه و محکوم شده باشد، از او پیامبری نو ساختند و او را در ردیف انبیاء نشانند تا در این سودای فریب بر مسندهایی بنشینند که حتی به حکم همان قانون اساسی وضع شده خودشان مسند قانونی هیچکدام از آنان نبود. مقام معظم رهبری دستگاه نه بصورت انتخابی، بلکه به استناد وصیتنامه‌ای جعلی که طبق طراحی هاشمی رفسنجانی بدست فرزند خمینی نوشته شده بود (و بعداً ساختگی بودن آن از طرف کارشناسان فرانسوی در پاریس به اثبات رسید و جریان همانوقت به تفصیل در روزنامه Le Monde منعکس شد) به جانشینی خمینی نشست. خود هاشمی رفسنجانی بدنبال ماجرای شناخته شده «شهادت مظلومانه بهشتی و ۷۲ تن همراهان او» که کارگردان آن بر هیچکس ناشناخته نیست راه را برای ریاست جمهوری هشت ساله خود هموار کرد. محمد خاتمی با وعده دروغین برقراری جامعه مدنی و عدم اجرای آن همه امیدها و آمادگی‌های نسل جوان کشور را به شکست کشانید و سرنوشت آنانرا قربانی منافع خصوصی طبقه آخوند کرد.

ماجرای ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد از همه اینها مافیایی‌تر است، زیرا کمتر ایرانی است که نداند در انتخاباتی که او را از صندوق بیرون آورد، از میان ۱,۳۰۰ نفر آدم بالغ و عاقل و دارای عدم سوء پیشینه قضایی، که با استناد به حکم صریح قانون اساسی جمهوری ولایت فقیه برای شرکت در این انتخابات نام‌نویسی کردند، تنها در عرض دو روز صلاحیت شرعی و عرفی ۱,۲۹۵ نفر بطور درست توسط شورای نگهبانی که اساساً این حق را نداشت رد شد برای اینکه تنها صلاحیت ۵ نفر از آنان مورد تأیید قرار گیرد، و آقای احمدی نژاد هیچیک از این پنج نفر نبود، بلکه فقط به دستور مستقیم «مقام معظم رهبری» از صندوق بیرون آمد و بعداً از داخل چاه

جمکران بر صلاحیت او صحنه نهاده شد. هر کسی، با هر اندازه محدودی از شعور، میتواند نتیجه‌گیری کند که نه چنین انتخاباتی اصالتی دارد، نه چنین ریاست جمهوری، نه چنین پارلمانی، و نه قوه قضائیه‌ای که بر همه اینها تأکید می‌گذارد، هر چند هم که قانونی بودن همه اینها به تأیید مثلث عرش الهی و امام جمکران و «بیت رهبری» رسیده باشد. در این مجتمعی که رئیس جمهوری آن کاریکاتوری از یک رئیس جمهوری واقعی است، و پارلمان آن کاریکاتوری از یک پارلمان واقعی، و دستگاه قضایی آن کاریکاتوری از یک دستگاه قضایی، تنها واقعیت ملموسی که میتوان بر آن انگشت نهاد، غارتگریهای میلیونی و میلیاردری عمامه‌داران و فساد سرتاسری و اقتصاد ناسالم کشور و خیل پایان‌ناپذیر فقر و جهل و گرسنگی و اعتیاد و فحشا و بیماری‌های روانی و خودکشی و بیکاری و بیخانمانی و جلبی‌آبادها و قتل‌های زنجیره‌ای است، و آنچه مطلقاً نمیتوان یافت برخورداری از حقوق بشر و از زندگانی انسانی و سالمی است که ملتی فریب خورده و برخوردار از میلیاردهای نفتی بدان حقی انکارناپذیر دارد.

بهبان کارگردانان دارالخلافه دروغ در این مورد که بدنبال برخورداری مسالمت‌آمیز از انرژی هسته‌ای - و نه به بدنبال دستیابی به بمب اتمی - هستند، دروغ آشکاری از دیگر سلسله دروغ‌های مافیایی بیش نیست، زیرا چنین برخورداری از نظر قراردادهای شناخته شده بین‌المللی امری پذیرفته شده است و نیازی بدین ندارد که مدت ۲۵ سال مراکز سوخت هسته‌ای با کانال‌های زیرزمینی بطور پنهانی در نقاط مختلف کشور ساخته و مطلقاً صحبتی از آنها نکرده باشند، تا وقتی که افرادی از سازمان مجاهدین خلق واقعیت‌های پنهان نگاه داشته شده را به آژانس بین‌المللی اتمی و دیگر مراجع بین‌المللی خبر دهند. اگر در طول یک ربع قرن میلیاردها دلار در راه تهیه سانتریفوژهای هسته‌ای و کانال‌سازی و تهیه اطلاعات فنی بمصرف رسید برای دستیابی به تهیه این بمب اتمی بود که به باور خود آخوندان حاکم برای تضمین ادامه حکومت آنها ضروری است، ولی برای ملت واقعی

ایران نه مطلقاً ضرورتی دارد و نه مطلقاً فایده‌ای. نظری به واقعیت‌های موجود جهانی می‌تواند نشان دهد که پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی و در عین حال دمکراتیک جهان، با آنکه توانایی علمی و تکنولوژیک لازم را برای تهیه بمب اتمی دارند، هیچکدام به استثنای هشت کشوری که هم‌اکنون دارای این بمب هستند، نه به سراغ تهیه آن رفته‌اند، نه اصولاً نیازی بدین امر احساس کرده‌اند. کشورهای اسکانديناوی (سوئد، نروژ، دانمارک، فنلاند)، و نیز سوئیس، هلند، ایسلند و کشورهای دیگری چون آلمان و ژاپن و ایتالیا و استرالیا، که درآمد سرانه و سالانه مردم آنها از بالاترین درآمدهای نوع خود در جهان است (۳۰ تا ۵۰ هزار دلار) هیچکدام بجز نروژ منابع نفتی ندارند و بالعکس همگی آنها وارد کننده نفت هستند و برای تأمین انرژی مورد نیاز خود احتیاج به استفاده مسالمت‌آمیز از انرژی هسته‌ای دارند. با وجود این از میان ۳۱ کشور دارای نیروگاه‌های هسته‌ای، کشورهایی چون آلمان، انگلستان، کانادا، اسپانیا و سوئیس در ۱۰ سال گذشته و کشورهای سوئد، بلژیک، مجارستان، آرژانتین، آفریقای جنوبی و هلند در ۲۰ سال گذشته نیروگاه‌های تازه‌ای ساخته‌اند. کشورهای امریکا، رومانی، برزیل، پاکستان، فقط یک نیروگاه و روسیه دو نیروگاه تازه ساخته‌اند. کشورهای اروپایی مانند اتریش، ایتالیا، ایرلند، دانمارک، یونان، ایسلند، لوکزامبورگ، نروژ، لهستان، پرتغال، اصولاً از انرژی هسته‌ای استفاده نمیکنند. در سوئد طبق قانون تصویب شده در پارلمان رآکتورهای ساخته شده در حال بسته شدن هستند. آلمان کلیه نیروگاه‌های هسته‌ای خود را تا سال ۲۰۲۳ بتدریج خواهد بست. اسلوانی نیز تنها نیروگاه هسته‌ای خود را پیاده خواهد کرد. در این شرایط آیا تولید انرژی هسته‌ای در ایران امری اقتصادی است؟ بازده نیروگاه‌های برق در ایران ۳۷٪ است و بازده نیروگاه‌های گاز ۵۵٪. اگر ایران این نیروگاه‌های خود را مدرن کند میتواند تولید برق خودش را به ۵۵,۰۰۰ مگاوات یعنی ۱۸,۰۰۰ مگاوات بیش از تولید کنونی (که معادل بازدهی ۲۰ نیروگاه هسته‌ای از نوع نیروگاه بوشهر است) بالا ببرد. در صورتیکه جمهوری اسلامی بجای سرمایه‌گذاری

در انرژی هسته‌ای در مدرنیزه کردن این نیروگاه‌ها سرمایه‌گذاری کند به بیش از ۶ میلیارد دلار نیاز نخواهد داشت، در حالی که هزینه ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای برای اینکه همین مقدار برق تولید کند ۳۰ میلیارد دلار است.

بدین ترتیب هیچگونه دلیل اقتصادی برای استفاده از انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز در جمهوری اسلامی وجود ندارد و بر این واقعیت، هم خود جمهوری اسلامی و هم مراجع صنعتی مربوطه بین‌المللی بخوبی واقفند. در نتیجه انگیزه پافشاری برای دستیابی بدین صنعت فقط می‌تواند دستیابی به سلاح هسته‌ای باشد که هیچ سودی برای ایران در بر ندارد.

گزارش اختصاصی نشریه Courier International (۱۹ اکتبر ۲۰۰۶، ۲۷ مهر ۱۳۸۵) و ارزیابی‌های اقتصادی روزنامه Le Monde (۲۶ سپتامبر ۲۰۰۶، ۴ مهر ۱۳۸۵) و روزنامه Le Figaro (۲۷ سپتامبر ۲۰۰۶، ۵ مهر ۱۳۸۵) که بخش‌های کوتاهی از آنها را در اینجا می‌خوانید، می‌توانند واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی موجود در ایران پایان سال ۲۰۰۶ را در ارتباط با آنچه دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری ولایت فقیه با صرف هزینه‌های سرسام‌آور به مردم داخل و خارج کشور ارائه میدارند بصورتی روشن نشان دهند.

«ترخ بیکاری در ایران یکی از بالاترین سطوح خود در تمام جهان است و عمدتاً جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله را شامل میشود. در سال ۲۰۰۶ این رقم بطور رسمی معادل ۱۲٪ جمعیت کشور بوده است، ولی سندیکاها این رقم را بسیار پایین‌تر از رقم واقعی میدانند. قربانیان اصلی بیکاری بخصوص زنان هستند، و علت آن این است که شمار روزافزون زنانی که وارد بازار کار میشوند در سالهای اخیر ساختار سنتی این بازار را برهم زده است. بالا رفتن تعداد زنان تحصیلکرده و سطح تحصیلی آنان، ازدواج‌های در سنین بالاتر از گذشته و افزایش شمار زنان مجرد یا طلاق گرفته، بنوبه خود عوامل مهمی در بالا بردن سطح سنتی بیکاری در نزد زنان هستند. در حال حاضر ۸۹٪ از بیکاران شهرها و ۶۰٪ از بیکاران روستاها زنانی هستند که دست‌کم دیپلمه

دبیرستان هستند. در فاصله سالهای ۱۹۹۷ و ۲۰۰۱ شمار زنان بیکاری که دیپلم دانشگاهی دارند چهار برابر افزایش یافته است، و این موضوع بیش از هر چیز ناتوانی ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور را در جذب زنان تحصیلکرده در سطح آموزش عالی روشن میکند. متأسفانه بخش مهمی از این زنانی که جذب بازار کار نمیشوند به مواد مخدر یا به فحشا روی میآورند. آمارهای رسمی نسبت زنهای معتاد کشور را ۱۰٪ کل جمعیت زنان نشان میدهند و این نسبت منظمأ رو به افزایش است. براساس گزارش وزارت بهداشتی ایران که در سال ۲۰۰۳ منتشر شده شمار کنونی معتادان به مواد مخدر در کشور در حال حاضر ۳،۷ میلیون نفر است. تریاک، هروئین و حشیش رایجترین این مواد مخدر هستند. مصرف هروئین در سالهای ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ دو برابر شده است و در سال گذشته ۵،۰۰۰ نفر بر اثر مصرف آن جان سپردهاند. در سال ۲۰۰۵ نیروهای انتظامی ۳۰۰ تن مواد مخدر ضبط کردهاند که به تنهایی ۶ برابر مجموع مواد مخدري است که توسط نیروهای پلیس بقیه کشورهای روی زمین در همین مدت کشف و ضبط شدهاند. کارشناسان پیش‌بینی میکنند که با افزایش جمعیت، ورود انواع تازه مواد مخدر به بازار، همراه با بیکاری و فقر و نابرابریهای اجتماعی و بحرانهای سیاسی، رقم اعتیاد در این کشوری که ۵۰٪ جمعیت آنرا جوانان کمتر از سی ساله تشکیل میدهند بطور منظم افزایش یابد. براساس ارقام رسمی، نیمی از زندانیان کشور کسانی هستند که بر اثر جرائم مربوط به اعتیاد زندانی شدهاند.

در عین حال این اعتیاد به مواد مخدر یکی از عوامل اصلی فحشا در کشور است. در این مورد دولت همواره از دادن ارقام رسمی در باره زنان تن‌فروش خودداری کرده است، ولی واقعیت‌های مربوط بدین موضوع در همه جا به چشم می‌خورد. در بسیار موارد زنان بدین خاطر تن‌فروشی میکنند که هزینه مواد مخدر شوهران یا پدران یا برادرانشان را تأمین کنند. در موارد متعدد دیگر زنان تن‌فروش زنان طلاق داده شده‌ای هستند که به علت مشکلات ناشی از وضع اجتماعی خودشان این کار را برای تحصیل نان

روزانه خود انجام میدهند. بستن خانه‌های عمومی یا اعدام زنان فاحشه برای ترسانیدن سایرین که در نخستین سالهای انقلاب بدان عمل شد، عملاً نتیجه‌ای نبخشید، بلکه بموجب همه برآوردها، به توسعه فحشا کمک کرد. قریب سی سال بعد از پیروزی انقلاب این موضوع بصورت مسئله‌ای در سطح ملی درآمده است، در حدی که مسئولان امر اعتراف میکنند که بسیاری از دختران تن‌فروش هنوز ۱۳ سال هم ندارند».

«ترازنامه ارائه شده از جانب محمود احمدی نژاد در پایان نخستین سال حکومت او، علیرغم درآمدهای سرشار نفتی ترازنامه مثبتی نیست، هرچند که کوشش بسیاری در زیبا جلوه دادن آن بکار رفته است. طبق این ترازنامه، نرخ بیکاری در این سال به ۱۱٪ کاهش یافته است، در صورتیکه در پایان ژوئن (خرداد) وزیر کار این حکومت این رقم را بالاتر از آن اعلام کرده بود. بسیاری از کارشناسان تذکر میدهند که در این مورد ارقام رسمی هرکسی را که لااقل یکساعت در هفته شاغل کاری باشد شاغل به حساب آورده‌اند، مضافاً بر اینکه به اعلام خود وزارت کار ۶۵٪ از قراردادهای کنونی کار قراردادهایی موقتی هستند و نه ثابت، و اقدامات پوپولیستی (عوام فریبانه) دولت از قبیل وعده بالا بردن حداقل حقوق‌ها تا میزان ۴۷٪ باعث شده است که بسیاری از سازمانها و کارگاهها اصولاً از تجدید قراردادهای خود با کارمندان صرفنظر کنند. سندیکاهای کارگری با توجه بدین وضع خواستار شناسایی استقلال خود از جانب دولت هستند، ولی این کار تاکنون انجام نگرفته است.

مسئله تورم موضوع بحث‌انگیز دیگری است. افزایش خیلی زیاد حجم پولی که در جریان است از تزریق مبالغ بسیار سنگین دلارهای نفتی در اقتصاد کشور ناشی شده است و این امر الزاماً باعث تورم شدید میشود. از طرف دیگر جمهوری اسلامی که عوائد نفتی آن ۸۵٪ از کلیه صادرات و ۷۵٪ از درآمدهای بودجه‌ای را تشکیل میدهد، بخش مهمی از این عوائد را صرف خرید بنزینی میکند که خود ایران در حال حاضر قادر به

تهیه آن نیست، زیرا امکانات پالایشگاهی برای این کار ندارد. بدین ترتیب روزانه ۳۰ میلیون لیتر بنزین از خارج وارد میکند که سالانه ۷ میلیارد دلار بابت آن میپردازد. رئیس جمهوری در هنگام پیشنهاد بودجه کشور برای سال ۱۳۸۵ یکی از هدفهای دولت خود را کاهش تدریجی مصرف بنزین در داخل کشور و جانشین کردن آن با گاز معین کرده بود: «تولید سالانه نفتی ما حدود ۷۰ میلیارد دلار است که ۲۵ میلیارد آن در داخل کشور مصرف میشود. در عین حال هر ساله ۱۰ میلیارد دلار بنزین از خارج وارد میکنیم. هدف تازه ما در این مورد این است که در عرض پنج سال آینده کلیه اتومبیلهای کشور با گاز حرکت کنند». ارزانی بهای بنزین در پمپها نتیجه یارانه (کمک مالی) بسیار سنگینی است که دولت در این مورد میپردازد و مبلغ آن به ۸۳٪ بهای بنزین فروخته شده بالغ میشود. پرداخت چنین هزینه سنگینی، تورمی در حدود ۳۰٪ با خود به همراه میآورد که از ادامه سیاست اقتصادی نامتوازن دولت ناشی میشود. در مجموع، این یارانه حدود ده درصد از تولید ناخالص ملی را دربر میگیرد که در لایحه بودجه بدان اشاره نشده است، ولی در عمل اسراف کاریها و گاه دستبردهای غیرقانونی را به ذخایر ارزی کشور باعث میشود که نتیجه آن افزایش مصرف داخلی بنزین و بازتاب آن در توازن نفتی کشور است.

در سال جاری، بانک مرکزی اعلام کرده است که بدهی‌های کوتاه‌مدت داخلی آن در حدود ۱۰ میلیارد دلار و بدهی‌های درازمدت آن ۶٫۵ میلیارد دلار است، در شرایطی که ۳۶ میلیارد دلار ارز ناشی از فروش نفت در بانکهای خارجی به عنوان ذخیره ارزی دولت به ودیعه گذاشته شده است. برآورد بانک جهانی از ۴۷ میلیارد دلار ذخیره ارزی حکایت میکند که معادل عوائد پانزده ماه صادرات نفتی کشور است، ولی بخش اعظم این درآمدهای ارزی امروزه مورد مصرف قرار گرفته‌اند تا هزینه سیاست‌های پوپولیستی دولت را تأمین کنند. این هزینه‌ها در سال جاری به میزان ۴۳٪ افزایش یافته‌اند.

نبودن درآمدهای کافی نفتی برای رویارویی با نیازهای فوری کشور،

همراه با ممنوعیت اقتصادی که از ۳۰ آوریل سال ۱۹۹۵ از جانب امریکا در معامله با ایران اعمال میشود باعث شده است که جمهوری اسلامی نتواند در نوسازی فنی صنایع نفتی خود سرمایه‌گذاری کند. محاسبات صنعتی نشان داده‌اند که از ۶۰ پالایشگاه نفتی ایران ۵۷ پالایشگاه احتیاج به تعمیرات اساسی دارند. طبق همین برآوردهای فنی، مبلغ لازم برای مدرنیزه کردن زیربنائی وضع چاهها و بازدهی کامل آنها حدود ۷۰ میلیارد دلار است، در صورتیکه بورس تهران تنها در ژوئن گذشته ۲۵٪ سقوط کرده است و فرار سرمایه‌ها به دوبئی و امارات عربی متحده بطور منظم ادامه دارد.

بدین ترتیب اگر ایران به انگیزه سیاسی اقدام به قطع صدور نفت خود به خارج - منجمله اروپا - بکند، قابل پیش‌بینی است که در همان حال دسترسی خود را به ابزارهای نوین صنعتی و تکنولوژی لازم برای لاقط حفظ وضع موجود زیربنایی صنایع نفتی خویش از دست خواهد داد، حتی اگر قطع بسیاری از واردات آن نیز نادیده گرفته شود. البته ممکن است بنا به انگیزه‌های سیاست داخلی، رئیس جمهوری ایران سیاست قمار صد در صد را در پیش بگیرد - و این احتمالی است که با توجه به سیاستهای مقام گرداننده واقعی سیاست کشور یعنی علی خامنه‌ای که از نو در ۴ ژوئن گذشته تهدید قطع نفت از ایران را مطرح کرده است بسیار محتمل بنظر میرسد - ولی کارشناسان سیاسی بین‌المللی هنوز این تهدیدها را چندان جدی نمیگیرند».

* * *

هر روز تازه‌ای که بر عمر ولایت مطلقه فقیه میگذرد این واقعیت را بیشتر روشن میکند که میان هزارها دروغی که این رژیم بطور پیگیر به مردمش تحویل میدهد، تنها سخن راستی که گفته شده، این گفته همین رئیس جمهوری فرمایشی بوده است که نظام کنونی حاکم بر ایران از آغاز تا به امروز با قانون یک مافیای سیسیلی و نه با قانون یک حکومت مذهبی بر مردم فریب‌خورده تحت فرمان خودش حکومت میکند. هر ایرانی باشعوری میداند که کسانی که در بیست و هشت سال پیش علیه رژیم موجود

برخاستند برای این برنخاسته بودند که جامعه قرن بیستمی خود را به دوران قرون وسطایی یا به عصر جاهلیت عربی بازگردانند، برای این برخاسته بودند که پیشرفتهای همه‌جانبه‌ای را که در شئون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نصیب آنان شده بود برای خود محفوظ نگاه دارند و آنچه را که به تشخیص خود از نظر آزادی و دموکراسی کم داشتند بر آن بیفزایند، بهمین جهت بود که تمام دروغ‌هایی را که پیرمردی عبوس در زیر درخت سیبی در نوفل لوشاتو تحویل آنان داد پذیرفتند، زیرا این پیرمرد بنام خدا و دین بدانان وعده بهشتی را میداد که به گفته خود او میبایست «با دست پاک روحانی» برایش فراهم آید.

هیچیک از شنوندگان او فکر نمی‌کرد که آنچه در کوتاه مدتی همین عمامه‌داران تحویل ملت خواهند داد دوزخی خواهد بود که ساکنان آن همه آنچه را که داشتند از دست داده باشند و آنچه را که میخواستند بدست آورند بدست نیاورده باشند.

آنچه تاریخی کهن به ملت ایران داده بود اعلامیه حقوق بشر کورش بود، و دانش ابن‌سینا و رازی، و فرهنگ مولوی و حافظ، و آنچه بهشت موعود پیرمرد نوفل لوشاتو برای این ملت آورده بود فواره خون بهشت زهرا بود و چند صد هزار شهید و معلول جنگ هشت ساله‌ای که بجز یکساله نخستین آن، جنگی تهاجمی و مطلقاً غیرضروری در بیرون از مرزهای ایران بود.

قانونی که خمینی و آخوندانش برای ملت شهیدپرور به ارمغان آوردند قانون «اسلام ناب محمدی» نبود، قانون Cosa Nostra بود، با همه زشتی‌ها و تبهکاری‌هایش، با همه سودجویی‌ها و کشتارهایش. در قانون اسلامی آن محمدی که قرآن او بر آن صحنه نهاده بود، رهبر مسلمانان کسی نبود که برای تأمین معاش روزانه خود و کسانی که او را می‌خواستند گفتگوی حضوری با او میشدند میخواست که از این بابت پول مختصری بدو بپردازند. در Cosa Nostra ولایت فقیه، هر ساله ده‌ها میلیارد دلار درآمد نفتی کشور بطور دربست در اختیار «پدرخوانده» و یارانش قرار می‌گیرد تا بدون هیچ حساب و کتابی به مصرف بیت رهبری و بیت‌های سایر بلندپایگان عمامه‌دار

و پرداخت جیره چماقداران بسیجی و آدمکشان گوش به فرمان برونمرزی و تأمین هزینه‌های چند میلیارد دلاری بیست و چند ساله برای تهیه بمب اتمی برسد، در شرایطی که صاحبان اصلی این سرمایه خداداده یا چنان فقر و گرسنگی و سرکوبگری دست به گریبانند که کار بسیاری از آنان به فروش کلیه یا به خودکشی یا به فحشاء کشیده است.

انقلاب ۲۸ سال پیش اینان مسلماً بدین خاطر صورت نگرفته بود که از کشور آنان کشوری چنین بیمار، با ساختار سیاسی چنین ناسالم، با ساختار اجتماعی چنین ناسالم، با ساختار اقتصادی چنین ناسالم، با ساختار فرهنگی چنین ناسالم ساخته شود. بدین خاطر نیز صورت نگرفته بود که سرنوشت کشورشان بدست جنایتکارانی سپرده شود که یکایک آنان دستهای آلوده به خون دارند، یا شریک جرم صاحبان دستهای آلوده به خونند، و یا دژخیمانی که به حکم آنها هزاران مرد و زن از جانب بیدادگاههای انقلاب به سیاهچالهایی فرستاده میشوند که میباید ماهها و سالها در آنها بیوسند.

وقتی که «مقام معظم رهبری» برای شکنجه شدگان زندان ابوغریب عراق دل میسوزاند، اما نادیده میگیرد که در کشور خودش زندانی بنام اوین وجود دارد که سالهاست قربانیان دیگری در آن شکنجه‌هایی سخت‌تر از زندانیان ابوغریب را تحمل میکنند، وقتی که رئیس بلند پایه مجلس تشخیص مصلحت نظام برای ستمدیدگان زندان گوانتانامو اشک تمساح میریزد، اما از یاد میبرد که در کشتار سال ۱۳۶۷ چندین هزار زندانی در طول تنها چند شب با نظارت مستقیم خود او تیرباران شده‌اند، وقتی که رئیس قوه قضائیه از وجود بیش از یک میلیون نفر زندانی در مملکت سخن میگوید که بسیاری از آنها ماهها و سالهاست در سیاهچالهای اسلامی میبوسند و کسی به دادشان نمیرسد، وقتی که رئیس جمهوری فرمایشی به مردم آمریکا نامه مینویسد و هشدار میدهد که دستگاه حکومتی آنها واقعیت‌ها را از آنان پنهان نگاه میدارد، اما صحبتی از این نمیکند که در خود کشور آخوندان بیست و هشت سال است واقعیت‌ها بطور پیگیر از مردم

پنهان نگاه داشته شده است و همچنان پنهان نگاه داشته میشود، همه اینها آن روسپی را به یاد میآورند که درس پاکدامنی میدهد، و آن راهزنی را که ادعای احترام به امنیت و قانون دارد.

بیست و هشت سال است رژیم حاکم بر کشور اهریمنزده ایران حتی یک روز را بدون آدمکشی‌های نوع مافیائی نگذرانیده است، آدمکشی‌هایی که نه تنها قربانیان «غیر خودی» را در بر میگیرد، بلکه حسابگریها و تصفیه حسابهای «خودی»ها را نیز شامل میشود. در این حسابگریهای درونی از همان نخستین هفته‌های حکومت مافیای آخوند شمار بسیاری از سردمداران مزاحم بدست گروهی بنام فرقان ترور شدند، سپس نوبت به ترور دسته‌جمعی یکی از سران اصلی مافیا در ماجرای انفجار و مرگ دسته‌جمعی بهشتی و بیش از یکصد تن از یاران او رسید که «هفتاد و دو شهید کربلای ولایت فقیه» نام گرفتند. پس از آن نوبت ترور رئیس جمهوری و نخست‌وزیر او رسید که در سوء قصدهای دیگری به لقاء الله پیوستند، تا نابودی همگی آنها راه را بر ریاست جمهوری یکی از سرکردگان قدر اول مافیا هموار سازد. قربانی بعدی فرزند خود پدرخوانده بزرگ بود که به گروه مزاحمان پیوسته بود و از سر راه برداشته شد تا کار بصورت نهایی در دست تریومویرایی قرار گیرد که از آن پس مقامات کلیدی ولایت فقیه و ریاست جمهوری و ریاست قوه مقننه کشور را در دست گرفتند. در انتظار اینکه این بار «مقام معظم رهبری» قدم نهایی را در حذف مزاحمان خود بردارد.

جنایت‌هایی که در این بازی بیست و هشت ساله Cosa Nostra عمامه‌دار انجام گرفته نه تنها مایه شرم رژیم حاکم بلکه مایه شرم جهان بشریت است. اگر میان همه این جنایتها مرگ زهرا کاظمی سر و صدایی بین‌المللی برانگیخت، تنها بدین جهت بود که این موضوع با دولتی مانند کانادا ارتباط پیدا کرد، وگرنه مجراهایی از نوع قتل فجیع فروهرها و قتل‌های زنجیره‌ای و غیرزنجیره‌ای و مجراهای کشتار ده هزار زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷ و آتش‌سوزی سینما رکس و سرکوبگری نفرت‌آور دانشجویان دانشگاه‌ها هر کدام جای خاص خود را دارند.

بهترین توصیف آنچه را که در این بیست و هشت سال در Cosa
Nostra ولایت فقیه گذشته است و میگذرد، هزار سال پیش از این در
شاهنامه ابرمرد ملی ما میتوان یافت:

پدید آید و زشت پتیاره‌ای
دل مردمان سنگ خارا شود
ز نفرین ندانند باز آفرین
پسر، همچین بر پدر چاره‌گر
شود روزگار بد آراسته
بجویند و دین اندر آرند پیش
شود راه دوزخ پدید از بهشت!

به هر گوشه‌ای در، ستمکاره‌ای
نهانی بتر ز آشکارا شود
رباید همی این از آن، آن از این
بداندیش گردد پدر بر پسر
بریزند خون از پی خواسته
زیان کسان از پی سود خویش
شود زشت خوب و شود خوب زشت